

نام کتاب : در سایه آفتاب

نویسنده : اسماعیل سعادت

طلیعه سخن

بسم الله الرحمن الرحيم
برجستگی شخصیت مولای متقیان، علی علیه السلام، به عنوان انسانی بی نظیر و جامع اضداد، همواره مورد توجه محققان و دانشمندان اسلامی و حتی پژوهشگران غیر مسلمان قرار گرفته و تلاشهای مستمر و ارزنده ای نیز برای شناخت و شناساندن ابعاد وجودی آن (قصیده بلند همت) به عمل آمده است، اما همه اذعان دارند که در شناخت کامل شخصیت والای امام علی (ع) ناتوان مانده اند و هر چه در دریای وجود سرشار از نور آن (آینه تمام قد استقامت) غوطه ور شده اند، با شگفتی های تازه روبرو گشته اند.

نگارنده این مجموعه نیز - که نگاهی کوتاه دارد به (جلوه های رفتار علوی) - مدعی نیست که توانسته سپیدی اندیشه و صلابت ایمان و عشق (علوی) از آن گونه که هست به تصویر کشد بلکه بر آن بوده تا از یک سو به آن خدامرد همیشه بیدار نزدیک شود و نقشی هر چند کوتاه در دمیدن روح معنا در وجود دوستداران آن اسوه ایمان ایفا کند و از دیگر سوی با بضاعت اندک خویش به ندای رهبر فرزانه انقلاب - حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مدظله) - لبیک گوید که فرمود:

(سال هشتاد هم باید سال امیرالمؤمنین به حساب بیاید و شناخته شود) و (باید رفتار علوی در میان ما مسؤولان نظام جمهوری اسلامی نهادینه شود؛ آن روز است که هیچ گونه آسیب و خطری این نظام را تهدید نخواهد کرد)

به علاوه سهمی ناچیز در ترویج آموزه های گرانسنگ مولای متقیان و الگوهای

رفتاری و نیز بیان اندرزهای حکیمانه آن روح متعالی که در حقیقت نوعی تلاش برای رویکرد نسل جوان به سمت باورهای دینی و نیز مقابله با تهاجم فرهنگی بیگانه محسوب می شود، ایفا کرده باشد زیرا به فرموده آن امام همام:

إِنَّ الْوَعظَ الَّذِي لَا يَمُجُّهُ سَمْعٌ وَلَا يَعْدِلُهُ نَفْيٌ (قَوْلٌ) مَا سَكَتَ عَنْهُ لِسَانُ الْقَوْلِ
وَوَطَّقَ بِهِ لِسَانَ الْفِعْلِ

به راستی اندرزی که هیچ گوشی آن را به دور نیندازد و هیچ سودی (سخنی) با آن برابری نکند، اندرزی است که زبان گفتار از آن خموش باشد و زبان عمل بدان گویا باشد⁽¹⁾

بنابر این آنچه در شانزده (جلوه) به طور اختصار پیش روست، روزنه ای است گشوده شده بر تماشای وجود آسمانی مولای متقیان علی علیه السلام تحت عنوان (در سایه آفتاب) که امید است توجه اهالی سخن را جلب کند.

(تا چه قبول افتد و چه در نظر آید).
ناگفته پیداست که مجموعه نوشتارهای کتاب حاضر بی نیاز از متاع گرانبهای نقد و نظر نیست و شایسته است کاستی ها و نقصانها آشکار گردد.

از خدای متعال، فهم و شناخت بیشتر سیره علوی و رفتار علوی را خواهانیم.

تابستان 1380
اسماعیل سعادت.

جلوه اول اخلاص

یکی از محورها و برجستگی های شخصیت امام علی علیه السلام اخلاص است اخلاص در حقیقت، پاک بودن نیت از شرک و ریا و هوی و هوس است و نیز مهر و محبت و علاقه ورزی بی آرایش و خلوص نیت و عقیده پاک داشتن به تعبیر دیگر اخلاص، ترک ریا و خودنمایی است و انسان مخلص به کسی گفته می شود که جز رضایت حق انتظاری ندارد و در دلش چیزی جز او نیست.

امام علی علیه السلام به عنوان انسانی کامل و شخصیتی ممتاز که اطاعت از پروردگار را بر هوای خویش مقدم داشته و جز او هوایی دیگر در سر نپرورانده، نجات، سعادت‌مندی و پیروزی انسان را در گرو اخلاص می داند و می فرماید:

بِإِخْلَاصٍ يَكُونُ الْخَلَاصُ (2)

اخلاص داشته باش تا نجات پیدا کنی.

یا:

أَخْلِصُوا أَعْمَالَكُمْ تَسْعَدُوا (3)

اعمالتان را خالص کنید تا سعادت‌مند شوید.

و او که خود عصاره ای از صفا و خلوص و پاکی است، در راه اعتلای مکتب گام بر میدارد؛ جان بر سر عقیده می گذارد و تا ابدیت در خاطر یاران و پیروانش باقی می ماند تاریخ اسلام نیز مصادیق بسیاری از رفتار خالصانه آن حضرت در خود جای داده است که تنها به دو نمونه معروف آن اشاره می شود:

الف) پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله تصمیم می گیرد از مکه به مدینه مهاجرت کند، علی علیه السلام برای صیانت از جان آن حضرت و نیز جلب رضایت

باریتعالی در بستر ایشان می خوابد تا پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به سلامت راه مدینه را در پیش گیرد. آنگاه به پاس این اخلاص و فداکاری و جانبازی، آیه نازل می شود که:

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَئُوفٌ بِالْعِبَادِ (4)

بعضی از مردم جان خود را در برابر خشنودی خدا می فروشند و خدا نسبت به بندگانش مهربان است.

خود حضرت نیز به این موضوع اشاره دارد و می فرماید:

وَلَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

أَنِّي لَمْ أَرِدْ عَلَى اللَّهِ وَلَا عَلَى رَسُولِهِ سَاعَةً قَطُّ

وَلَقَدْ وَاسَيْتُهُ بِنَفْسِي فِي الْمَوَاطِنِ الَّتِي تَنْكُصُ فِيهَا الْأَبْطَالُ وَتَتَأَخَّرُ فِيهَا

الْأَقْدَامُ نَجْدَةً أَكْرَمَنِي اللَّهُ بِهَا (5)

(اصحاب و یاران حضرت محمد صلی الله علیه وآله که حافظان اسرار او می باشند، می دانند که من حتی برای یک لحظه هم مخالف فرمان خدا و رسول او نبودم، بلکه با جان خود پیامبر(ص) را یاری کردم در جاهایی که شجاعان قدم هایشان می لرزید و فرار می کردند، آن دلیری و مردانگی را خدا به من عطا فرمود)

ب - امام حسن و امام حسین علیه السلام بیمار می شوند، پیامبر و جمعی از یاران به عیادت آنها می آیند رسول خدا صلی الله علیه وآله به امام علی علیه السلام پیشنهاد می کند که برای شفای حسنین نذری کند نذر امام علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها و خدمتگزارشان (فضه) سه روز روزه است آنها پس از رفع کسالت عزیزانشان، اقدام به ادای نذر می کنند، امام افطاری هر سه روز را به مسکین و یتیم و اسیری که دست حاجت به درگاه آنان می آوردند، می بخشند این ایثار و گذشت و عمل خالصانه موجب نزول این آیه می شود:

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا،

عَيْنَا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا،
يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا،
وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حَيْثُ مَسَكِينَا وَيَتِيمَا وَأَسِيرًا
أِنَّمَا نَطْعَمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا
إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبَّوسًا قَمْطَرِيرًا (6)

(همانا ابرار از جامی می نوشند که با
عطر خوشی آمیخته است،
از چشمه ای که بندگان خالص خدا از آن
می نوشند و از هر جا بخواهند، آن را
جاری می سازند، آنها به نذر خود وفا می
کنند و از روزی که عذابش گسترده است می
ترسند و غذای (خود) را با اینکه به آن
علاقه (و نیاز) دارند به مسکین و یتیم و
اسیر می دهند و می گویند ما شما را به
خاطر خدا اطعام می کنیم و هیچ پاداش و
سپاسی از شما نمی خواهیم. ما از قهر
پروردگاران در روزی که از رنج و سختی
آن چهره خلق غمگین است می ترسیم.)
نکته مهم و قابل توجه در این آیه، سخن
امام موسی بن جعفر (علیه السلام) است:

إِنَّ عَلِيًّا لَمْ يَقُلْ فِي مَوْضِعٍ أَنَّمَا نَطْعَمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا
شُكُورًا وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَلِمَ أَنَّ فِي قَلْبِهِ أَنَّ مَا طَعَمَ بِهِ فَأَخْبَرَ اللَّهُ بِمَا يَعْلَمُ مِنْ قَلْبِهِ مِنْ غَيْرِ
أَنْ يَنْطِقُ بِهِ (7)

(امیر مومنان (علیه السلام) در هیچ جا
نگفت که ما برای خدا به شما غذا می
دهیم، بلکه خداوند متعال نیت قلبی آن
حضرت را بدین گونه آشکار ساخت، بی آنکه
امیرالمؤمنین چیزی بر زبان جاری کرده
باشد.)

براساس فرمایش امام موسی بن جعفر
(علیه السلام)، این سخن یعنی (انما نطعمکم
لوجه الله) سخن حق است، نه امیرالمؤمنین و
این ذات باریتعالی است که اراده فرمود
نیت قلبی او را آشکار کند و این مهم
دلیلی است دیگر بر اخلاص سرشار آن جان
نثار آیین حق. چنان که در جنگ احزاب
نیز، خلوص نیت را به اوج رساند و در

مقابل آن پهلوان عرب - عمرو بن عبدود - که بی ادبانه به ساحت نورانی مولای متقیان جسارت کرده بود، خویشتن داری کرد. و برای کشتن او به اندازه بر خاستن و گشتی در حاشیه میدان جنگ زدن، درنگ کرد.

بنابراین کارگزاران جامعه اسلامی که جز پیروی از مولای خویش اندیشه ای در سر ندارند. باید کلید موفقیت خود را در خلوص نیت و ترک ریا و خودنمایی بیابند و جامعه را از آلودگی هایی که متملقان و چاپلوسان و دین به دنیا فروشان به وجود می آورند، پاک سازند.

و باز سخنی از آن مدافع راستی ها و درستی ها که دروازه های صدقات و خلوص را بر راهیان کرانه های اخلاص گشود:

الإِخْلَاصُ أَعْلَى فَوْزٍ (8)

اخلاص، والاترین سعادت و رستگاری است.

و نیز:

الإِخْلَاصُ غَايَةُ الدِّينِ (9)

اخلاص، غایت و حد نهایی دین و آیین است.

همچنین:

طوبى لِمَنْ إِخْلَصَ لِلَّهِ عَمَلَهُ وَ عِلْمَهُ وَ حُبَّهُ بُغْضَهُ وَ أَخَذَهُ وَ تَرَكَهُ وَ
كَلِمَةً وَ صَمْتَهُ (10)

خوشا به حال کسی که کار، عمل، دوستی، خشم، گرفتن، واگذردن، سخن گفتن و خموشی اش را برای خدا خالص گرداند.

جلوه دوم عدالت و عدالت خواهی

نقل شده است که یکی از زنان اشراف⁽¹¹⁾، به جرم سرقت، محکوم به حد گردید: قبیلہ وی از (اسامه) که از یاران بر جسته پیامبر بود خواستند که نزد (رسول ا... صلی علیه و آله) او را شفاعت کند. (اسامه) چنین کرد اما پاسخ پیامبر این بود:

إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ يُفِيمُونَ الْحَدَّ عَلَى الْوَضِيعِ وَ يَثْرِكُونَ الشَّرِيفَ وَ أَلَدَى نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ فَعَلَتْ ذَلِكَ لَقَطَعْتُ يَدَهَا. (12)

(همانا اقوام قبل از شما دچار بدبختی و هلاکت گردیدند زیرا شیوه آنها این بود که حد الهی را بر افراد گمنام و ضعیف جاری می کردند و اشراف و طبقه مرفه جامعه را رها می ساختند. قسم به آن کس که جانم در دست اوست، اگر همانا دخترم فاطمه این کار را کرده بود دستش را قطع می کردم.) عدالت را همواره به عنوان یک عامل مهم اجتماعی، مورد توجه اسلام بوده است. مولای متقیان علی (علیه السلام) نیز به عنوان جانشین شایسته پیامبر گرامی اسلام (صلی ا... علیه و آله)، مبارزه با بی عدالتی ها، تبعیض ها و حق کشی را سر لوحه امور خویش قرار داده و آن را از هر چیزی بالاتر می دانسته و آن گونه که آن (مجسمه عدالت) جان خویش را در راه احقاق حق و دفاع از حقوق انسانها و مساوات تقدیم کرده است.

نمونه ای از آن همه عظمت در اجرای عدالت، داستان (عقیل) است که در نهج البلاغه هم به آن اشاره شده است:

وَ اللَّهُ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلًا وَ قَدْ أَمَلِقَ حَتَّى اسْتَمَّاحَنِي مِنْ بُرْكَكُمْ صَاعًا
وَ رَأَيْتُ صَبِيَانَهُ شُعْتَ الشُّعُورِ غُبْرَ الْأَلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ
كَأَنَّمَا سُوِّدَتْ وَجُوهُهُمْ بِالْعَظِيمِ وَ عَاوَدَنِي مُوَكَّدًا
وَ كَرَّرَ عَلَيَّ الْقَوْلَ مُرَدِّدًا فَأَصْغَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي

فَظَنَّ أَنِّي أَبِيعُهُ دِينِي وَ أَتَّبِعُ قِيَادَهُ مُفَارِقًا طَرِيقَتِي
 فَأَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَةً ثُمَّ أَدْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيَعْتَبِرَ بِهَا
 فَضَجَّ ضَجِيحَ ذِي دَنْفٍ مِنْ أَلْمِهَا وَ كَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مِيسَمِهَا
 فَقُلْتُ لَهُ تَكَلَّتْكَ الثَّوَاكِلُ يَا عَقِيلُ أَ تَتُّنُ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِلْعَبِيهِ
 وَ تَجْرُنِي إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُهَا لِعَضْبِهِ أَ تَتُّنُ مِنَ الْأَدَى
 وَ لَا أُنُّنُ مِنْ لَطْيٍ (13)

(به خدا سوگند، برادرم (عقیل) را دیدم که به شدت تهیدست شده و از من درخواست داشتتا یک من از گندمهای بیت المال را به او ببخشم.

کودکانش را دیدم را که از گرسنگی دارای موهای ژولیده اند و رنگشان تیره شده، گویا بانیل، رنگ شده بودند.

پی در پی مرا دیدار و درخواست خود را تکرار می کرد.

چون به گفته های او گوش دادم پند داشت که دین خود را به او واگذار می کنم و به دلخواه او رفتار؛ از راه و رسم عادلانه خود دست بر می دارم.

آهنی را در آتش گداختم و به جسمش نزدیک کردم تا او را بیازمایم.

به سان بیماری از درد فریاد زد و نزدیک بود از حرارت آن بسوزد. به او گفتم:

ای عقیل، گریه کنندگان بر تو بگریند، از حرارت آهنی می نالی که انسانی به بازیچه آن را گرم ساخته است،

اما مرا به آتش دوزخی می خوانی که خدا جبارش با خشم خود آن را گداخته است؟

تو را حرارت ناچیز می نالی و من از حرارت آتش الهی ننالم؟)

علی (علیه السلام) اجرای عدالت را خواهان است گرچه با سختی و مرارت همراه باشد. اصلا آن را تکلیف و وظیفه می داند و هرگز نمی پذیرد که کارگزار او تماشاچی صحنه های تبعیض و بی عدالتی باشد. از آن روست که به مالک می نویسد:

ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِي خَاصَّةً وَ بَطَانَةً فِيهِمْ اسْتِنْتَارُ وَ
 تَطَاوُلُ وَ قَلَّةُ اِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةِ فَاخْسِمُ مَادَّةً اُ وَلَيْكَ
 يَقْطَعُ اَسْبَابَ تَلْكَ الْاَحْوَالِ وَ لَا تُقْطَعَنَّ لِاحِدٍ مِنْ
 حَاشِيَتِكَ وَ حَامَتِكَ قَطِيعَةً وَ لَا يَطْمَعَنَّ مِنْكَ فِي اِعْتِقَادِ
 عُدَّةٍ تَضُرُّ بِمَنْ يَلِيهَا مِنَ النَّاسِ فِي شَرْبٍ اَوْ عَمَلٍ مُشْتَرِكٍ
 يَحْمِلُونَ مَثْوَنَتَهُ عَلَيَّ غَيْرِهِمْ فَيَكُونُ مَهْنًا ذَلِكَ لَهُمْ دُونَكَ
 وَ عَيْبُهُ عَلَيكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ وَ اَلْزِمِ الْحَقَّ مَنْ لَزِمَهُ
 مِنَ الْقَرِيبِ وَ الْبَعِيدِ وَ كُنْ فِي ذَلِكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا وَاَقْعًا ذَلِكَ
 مِنْ قَرَابَتِكَ وَ خَاصَّتِكَ حَيْثُ وَقَعَ وَ ابْتَغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا يَنْفُلُ عَلَيكَ
 مِنْهُ فَإِنَّ مَغَبَّةَ ذَلِكَ مَحْمُودَةٌ (14)

(همانا زمامداران را خواص و نزدیکیانی
 است که خود خواه و چپاولگرند و در
 معاملات انصاف ندارند ریشه ستمکاری شان
 را با بریدن اسباب آن بخشکان. به هیچ
 کدام از اطرافیان و خوشاوندانت زمینی
 واگذار مکن و به گونه ای با آنان رفتار
 کن که قراردادی به سودشان منعقد نگردد
 که به مردم زیان رساند، مانند آبیاری
 مزارع یا زراعت مشترک که هزینه های آن
 را بر دیگران تحمیل کنند، در آن صورت
 سودش برای آنان عیب و ننگش در دنیا و
 آخرت برای تو خواهد ماند.

حق را به صاحب حق - هر کس که باشد،
 نزدیک یا دور - بپردازد و در این کار
 شکیبا باش و این شکیبایی را به حساب خدا
 بگذار گرچه اجرای حق مشکلاتی برای
 نزدیکانت فراهم آورد تحمل سنگینی آن را
 به یاد قیامت بر خود هموار ساز.

علی (ع) عدالت را برای طبقه ای خاص و
 دسته ای معلوم نمی خواهد همه افراد حتی
 نزدیکان و یاران در برابر او یکسان
 هستند بزرگان صاحب منصب از نظر او با
 ضعیف ترین افراد جامعه تفاوتی ندارند و
 این است که ارزش عدالت علی علیه السلام
 را نمایان می کند او خطاب به یکی از
 فرماندارانش که در امانت خیانت کرده است
 می نویسد: (15)

وَ كَأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ اللَّهُ تُرِيدُ ارِدْتِ بِجِهَادِكَ وَ كَأَنَّكَ
لَمْ تَكُنْ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَ كَأَنَّكَ إِنَّمَا كُنْتَ تَكِيدُ
هَذِهِ الْأُمَّةَ عَنْ دُنْيَاهُمْ وَ تَنْوِي غِرَّتَهُمْ عَنْ فَيْنَهُمْ
فَلَمَّا أَمْكَنَتْكَ الشَّدَّةُ فِي خِيَانَةِ الْأُمَّةِ أَسْرَعْتَ الْكُرَّةَ
وَ عَاجَلْتَ الْوَيْبَةَ وَ اخْتَطَفْتَ مَا قَدَرْتَ عَلَيْهِ
مِنْ أَمْوَالِهِمُ الْمَصُونَةَ لِأَرَامِلِهِمْ وَ أَيْتَامِهِمْ اخْتِطَافَ الذَّنْبِ الْأَزَلِ دَامِيَّةً
الْمُعْزَى الْكَسِيرَةَ فَحَمَلْتَهُ إِلَى الْحِجَازِ رَجِيبَ الصَّدْرِ بِحَمْلِهِ غَيْرَ مُتَأْتِمٍ مِنْ
أَخْذِهِ.....

فَاتَّقِ اللَّهَ وَ ارْجُدْ إِلَى هَوْلَاءِ الْقَوْمِ أَمْوَالَهُمْ
فَأَنَّكَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ ثُمَّ أَمْكَنِي اللَّهُ مِنْكَ لَأُعْذِرَنَّ
إِلَى اللَّهِ فِيكَ وَ لَأَضْرِبَنَّكَ بِسَيْفِي الَّذِي مَا ضَرَبْتُ بِهِ
أَحَدًا إِلَّا نَحَلَ النَّارَ (16)

(گویا تو در راه خدا جهاد نکردی! و برهان روشنی از پروردگارت نداری و گویا برای تجاوز به دنیای این مردم نیرنگ می زدی و هدف تو آن بود که آنها را بفریبی! و غنایم و ثروتهای آنان را در اختیارگیری، پس آنگاه که فرصت خیانت یافتی، شتابان حمله ور شدی و با تمام توان، اموال بیت المال را که سهم بیوه زنان و یتیمان بود، چونان گرگ گرسنه ای که گوسفند زخمی یا استخوان شکسته ای را می رباید، به یغما بردی و آنها را به سوی حجاز با خاطری آسوده، روانه کردی بی آنکه در این کار احساس گناهی داشته باشی.....)

پس از خدا بترس و اموال آنان را بازگردان و اگر چنین نکنی و خدا مرا فرصت دهد تا بر تو دست یابم، تو را کیفر خواهم کرد که نزد خدا عذر خواه من باشد و با شمشیری تو را می زنم که به هر کس زدم وارد دوزخ گردید.

و در ادامه می فرماید:
وَ اللَّهُ لَوْ أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَعَلَا مِثْلَ الَّذِي فَعَلْتَ مَا كَانَتْ لَهُمَا عِنْدِي
هَوَادَّةً وَ لَأَظْفِرَا مِنِّي بِإِرَادَةٍ حَتَّى أَخْذَ الْحَقُّ مِنْهُمَا وَ أَرْيَحَ الْبَاطِلَ عَنْ
مَظْلَمَتَيْهِمَا (17)

سوگند به خدا! اگر حسن و حسین چنان می کردند که تو انجام دادی، از من روی خوش نمی دیدند و به آرزو نمی رسیدند تا آن که حق را از آنان باز پس ستانم و باطلی را که به ستم پدیده آمده، نابود سازم. در جایی دیگر، امام برای پیش گیری از وقوع تخلف به کارگزار خویش هشدار می دهد که خیانت در امانت نکند و بیت المال را

پاس دارد: (18)

وَ إِنِّي أَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا صَادِقًا لَئِن بَلَغَنِي أَنْتَ خُنْتَ مِنْ فِئَةِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا لَأَشُدَّنَّ عَلَيْكَ شِدَّةً تَدْعُكَ قَلِيلَ الْوَفْرِ ثَقِيلَ الظَّهْرِ ضَيْلَ الْأَمْرِ (19)

(همانا به خدا سوگندی از روی راستی می خورم اگر گزارش کنند که در اموال عمومی خیانت کردی، کم یا زیاد، چنان بر تو سخت گیرم که کم بهره شده، در هزینه عیال درمانده و خوار و سرگردان شوی!) و نیز در جایی دیگر دارد که به "رقاعه

" یکی از کارگزاران خود می فرماید:

أَقِمِ الْحُدُودَ لِلْقَرِيبِ يَجْتَنِبِهَا الْبَعِيدُ (20)

(حدود الهی را نسبت به نزدیکان اجرا کن تا افراد بیگانه از خلاف دوری کنند و غریبه ها حساب کار خود را بکنند.) اما ناهلان که تحمل عدالت فراگیر آن عصاره شجاعت و اراده مقدس آن وجود سرشار از نور را در اجرای فرامین الهی نداشتند به مقابله ای شوم برخاستند و ناجوانمردانه او را به شهادت رساندند تا آنجا که گفته اند: (و قتل فی محرابه لشدة عدله) (21)

جلوه سوم عبودیت و بندگی خدا

وَ اجْعَلْ لِنَفْسِكَ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَفْضَلَ تِلْكَ الْمَوَاقِيتِ
وَ أَجْزَلَ تِلْكَ الْأَفْسَامِ وَ إِنْ كَانَتْ كُلُّهَا لِلَّهِ إِذَا صَلَّحْتَ فِيهَا النَّيَّةُ
وَ سَلِمْتَ مِنْهَا الرَّعِيَّةُ وَ لِيَكُنْ فِي خَاصَّةٍ مَا تُخْلِصُ بِهِ لِلَّهِ دِينَكَ إِقَامَةُ فَرَائِضِهِ
الَّتِي هِيَ لَهُ خَاصَّةٌ فَأَعْطِ اللَّهَ مِنْ بَدَنِكَ فِي لَيْلِكَ وَ نَهَارِكَ وَ وَفَّ مَا تَقَرَّبْتَ

بِهِ

إِلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ كَامِلًا غَيْرَ مَثْلُومٍ وَ لَا مَنْقُوصٍ بَالِغًا مِنْ بَدَنِكَ مَا بَلَغَ (22)

نیکوترین وقت و بهترین ساعات شب را برای خود و خدای خود انتخاب کن اگر چه همه وقت برای خداست، اگر نیت درست و رعیت آسوده باشد.

از کارهایی که به خدا اختصاص دارد و باید با اخلاص انجام دهی، انجام واجباتی است که ویژه پروردگار است، پس در بخشی از شب و روز، وجود خود را به پرستش خدا اختصاص ده و آنچه تو را به خدا نزدیک می کند بی عیب و نقصانی انجام ده، اگر چه دچار خستگی جسم شوی.

علی علیه السلام شخصیتی است چند بعدی، زمامداری است که نظم و آهنگ کلامش، تماشایی و فصاحت و زیبایی سخنش در حد اعجاز است، وجودش آمیزه ای از عدالت جویی و آزادیخواهی و عطوفت و مهربانی است. فداکاری و شجاعتش، حيله خصم را در هم شکسته و علم و حکمت سرشارش، عالمیان را به ستایش واداشته است در عین حال وجود آن اسوه استواری و دلیری، لبریز از عشق به خداوند است. او مظهر عبودیت و بندگی خداست. شب زنده داری است در محراب عبادت، گریان که برای سالکان و راهیان طریقت دوست، واسطه فیض ربوبی است و در اعماق خویش با ذات ازلی پیوند و پیوستگی دارد سفارش "آن حقیقت ناب" به مالک اشتر، برای انتخاب بهترین ساعات شب و

روز برای عبادت خدا و تاکید بر انجام بی عیب و نقص آن، دلیلی است محکم بر اینکه اولاً مسؤ ول و کارگزار اسلامی نباید به بهانه وظیفه سنگین مسؤ ولیت، عبادت را که اساس اسلام است از اولویت زندگی خود خارج کند و ثانیاً عبادات، انجام یک سلسله اعمال خشک و بی روح نیست که انسان با انجام ظاهری آن دل، خوش دارد بلکه اعمال ظاهری، تنها صورت و نمایی از راز و نیاز با خداوند است چنان که می فرماید:

كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالظَّمَأُ وَ كَمْ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهَرُ وَالْعَنَاءُ حَبْدًا نَوْمِ الْأَكْيَاسِ وَ إِفْطَارُهُمْ (23)

(بسا روزه داری که بهره ای جز گرسنگی و تشنگی از روزه داری خود ندارد و بسا شب زنده داری که از شب زنده داری چیزی جز رنج و بی خوابی به دست نیورد! خوشا خواب زیرکان و افطارشان).

اعمال ظاهری در عبادت آنگاه زنده و واقعی است که با روح و معنی و عشق توأم باشد چنان که در هنگام نماز تیر از پای وجود نازنینش خارج می کنند و او آن چنان مجذوب ذات ربوی است که احساس درد نمی کند.

نقل است که (ضرارد بن زمره ضبایی) در حضور معاویه و در پاسخ سو ال او که از علی علیه السلام پرسیده بود می گوید:

فَأَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ مَوَاقِفِهِ وَ قَدْ أَرَجَى الْيَلُّ سُدُورَهُ وَ هُوَ قَائِمٌ فِي مِحْرَابِهِ قَابِضٌ عَلَى لِحْيَتِهِ يَتَمَلَّمُ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ وَ يَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ (24)

همانا گواهی می دهم که او را دیدم در جایی، در حالی که شب پرده خود را گسترده بود و او در محرابش ایستاده بود، محاسن خویش را گرفته بود و چون مارگزیده به خود می پیچید و اشک برگونه هایش مانند سیل جریان داشت.

امام (علیه السلام) در جای دیگر فلسفه عبادت و بندگی خدا را به دست آوردن

تواضع و فروتنی و مبارزه با کبر و خود پسندی می داند و می فرماید:

وَعَنْ ذَلِكَ مَا حَرَسَ اللَّهُ عِبَادَةَ الْمُؤْمِنِينَ بِالصَّلَوَاتِ
وَالزَّكَّوَاتِ وَمَجَاهِدَةَ الصِّيَامِ فِي الْأَيَّامِ الْمَفْرُوضَاتِ
تَسْكِينًا لِطَرَافِهِمْ وَتَخْشِيعًا لِأَبْصَارِهِمْ وَتَذَلِيلًا لِنُفُوسِهِمْ
وَ تَخْفِيزًا لِقُلُوبِهِمْ وَ إِذْهَابًا لِلْخِيَلَاءِ عَنْهُمْ وَ لِمَا فِي ذَلِكَ
مِنْ تَغْيِيرِ عِتَاقِ الْوُجُوهِ بِالتَّرَابِ تَوَاضَعًا وَ التِّصَاقِ كَرَائِمِ الْجَوَارِحِ
بِالْأَرْضِ تَصَاغُرًا
أَنْظُرُوا إِلَى مَا فِي هَذِهِ الْأَفْعَالِ مِنْ قَمْعِ نَوَاجِمِ الْفَخْرِ
وَ قَدْحِ طَوَالِعِ الْكِبْرِ (25)

(خداوند بندگان را، با نماز و زکات و تلاش در روزه داری، حفظ کرده است، تا اعضا و جوارحشان آرام، دیدگانشان خاشع، جان و روانشان فروتن و دل هیاشان متواضع باشد؛ و کبر و خود پسندی از آنان رخت بربندد، چرا که در سجده، بهترین جای صورت را به خاک مالیدن، فروتین می آورد و گذاشتن اعضا پر ارزش بدن بر زمین، اظهار کوچکی کردن است).

(... به آثار عبادات بنگرید که چگونه شاخه های درخت تکبر را درهم می شکند؟ و از رویدن کبر و خود پرستی جلوگیری می کند!)

از این همه، چنین بر می آید که سالکان راه خدا و کارگزاران و متصدیان امور مسلمین نباید به دلیل گرایشهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... از عبادت و خود سازی پرهیز کنند، بلکه باید اوقاتی را برای عبادت، محاسبه نفس و بازنگری اعمال قرار دهند تا هم گذشته خویش را ارزیابی کنند و هم نسبت به انجام وظایف و آینده، متعهد گردند. به عبارتی وظایف زیاد و مسئولیت ها هر چند در آن رضایت خدا قرار داشته باشد، نباید انسان را از تهذیب و مبارزه با نفس که با عبادت و راز و نیاز و شب زنده داری عملی می شود، باز دارد. زیرا آنها که از انجام واجبات

و عبادت خداوند سرپیچی کرده اند،
 زیانکارند و در روز باز خواست و هنگام
 بررسی اعمال، سرگشته و پشیمان می شوند و
 البته راه به جایی نخواهند برد.
 امام علی (علیه السلام) در خطبه 175 می
 فرماید:

عِبَادَ اللَّهِ احْذَرُوا يَوْمًا تُفْحَصُ فِيهِ الْأَعْمَالُ
 وَ يَكْتُمُ فِيهِ الزَّلْزَالُ وَ تَسْبَبُ فِيهِ الْأَطْفَالُ
 اَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ عَلَيْكُمْ رَصْدًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ
 وَ عِيُونَاً مِنْ جَوَارِحِكُمْ وَ حِفَاطَ صِدْقٍ يَحْفَظُونَ
 أَعْمَالَكُمْ وَ عَدَدَ أَنْفَاسِكُمْ لَا تَسْتُرُكُمْ
 مِنْهُمْ ظُلْمَةُ لَيْلٍ دَاجٍ وَ لَا يُكِنُّكُمْ مِنْهُمْ
 بَابُ دُو رِتَاجٍ

(بندگان خدا! از روزی بترسید که اعمال
 و رفتار انسان و ارسی می شود، روزی که پر
 از تشویش و اضطراب است و کودکان در آن
 روز پیر می گردند. ای بندگان خدا! بدانید
 که از شما نگهبانانی بر شما گماشته اند
 و دیده بانهایی از پیکرتان برگزیده اند
 - حافظان راستگویی - که اعمال شما را
 حفظ می کنند و شماره نفسهای شما را می
 شمارند، نه تاریکی شب شما را از آنان می
 پوشاند و نه دری محکم شما را از آنها
 پنهان می سازد).

مولوی نیز برای افراد سر افکنده ای که
 قدر سرمایه درونی خویش را ندانسته اند
 از و انفسای روز قیامت می گوید:

چون قیامت پیش حق صفها زده
 در حساب و در مناجات آمده
 ایستاده پیش یزدان اشکریز
 بر مثال راست خیز رستخیز
 حق همی گوید چه آوردی مرا
 اندر این مهلت که دادم من تو را
 عمر خود را در چه پایان برده ای
 قوت و قوت در چه فانی کرده ای
 گوهر دیده کجا فرسوده ای
 پنج حس را در کجا پالوده ای

چشم و گوش و هوش و گوهرهای عرش
 خرج کردی چه خریدی تو ز فرش
 دست و پا دادمت چون بیل و کلند
 من ببخشیدم ز خود آن کی شدند
 همچنین پیغامهای درد گین
 صد هزاران آید از حضرت چنین
 نعمتت دادم بگو شکر چه بود
 دادمت سرامیه هین بنمای سود (26)

جلوه چهارم ساده زیستی و دوری از تشریفات

نامه ای است از امیرالمؤمنین به یکی از حکمرانان به نام (عثمان بن حنیف) که عامل امام علی (علیه السلام) بوده است در بصره. عثمان در ضیافت توانگران شهر شرکت کرده بود در حالی که فقرا را در آن مجلس راه نبود. امام (علیه السلام) سخت آشفته می شود و دست به قلم می برد:

يَا ابْنَ حُنَيْفٍ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ
 دَعَاكَ إِلَى مَأْدِبَةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا تُسْتَطَابُ لَكَ الْأَلْوَانُ
 وَ تُنْقَلُ إِلَيْكَ الْحَقَانُ وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَى طَعَامِ
 قَوْمٍ عَائِلُهُمْ مَجْفُورٌ وَ عَائِلُهُمْ مَدْعُوٌّ فَانظُرْ إِلَى مَا تَقْضِمُهُ
 مِنْ هَذَا الْمَقْضَمِ فَمَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ عِلْمُهُ فَالْفِطْهُ وَ مَا أَيْقَنْتَ
 بِطَيْبِ وَجْهِهِ فَنَلَّ مِنْهُ الْأَوْ إِنْ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَفْتَدِي
 بِهِ وَ يَسْتَنْصِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ الْأَوْ إِنْ إِمَامَكُمْ قَدْ اكْتَفَى مِنْ
 دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَ مِنْ طَعْمِهِ بِقُرْصِيهِ الْأَوْ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ
 عَلَى ذَلِكَ وَ لَكِنْ أَعْيُنُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سِدَادٍ فَوَاللَّهِ
 مَا كُنْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تَبْرًا وَ لَا ادْخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفَرًّا وَ لَا أَعْدَدْتُ
 لِإِلَى ثَوْبِي طِمْرًا وَ لَا حُزْتُ مِنْ أَرْضِهَا شَبْرًا وَ لَا أَخَذْتُ مِنْهُ إِلَّا كَقُوتِ
 أَتَانٍ دَبْرَةٍ وَ لَهَى فِي عَيْنِي أَوْهَى وَ أَوْهَنْ مِنْ عَفْصَةِ مَقْرَةٍ (27)

(ای پسر حنیف، به من گزارش دادند که مردی از سرمایه داران بصره تو را به مهمانی خویش فراخوانده و تو به سرعت به سوی آن شتافتی، خوردنی ها رنگارنگ برای تو آوردند و کاسه های پر از عذا پی در پی جلوی تو نهادند، گمان نمی کردم

مهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندانشان با ستم محروم شده و ثروتمندانشان بر سر سفره دعوت شده اند. اندیشه کن در کجایی و بر سر کدام سفره می خوری؟

... آگاه باش! امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرص نان رضایت داده است. بدانید که شما توانایی چنین کاری را ندارید، اما با پرهیز کاری و تلاش فراوان و پاکدامنی و راستی، مرا یاری دهید. پس سوگند به خدا! من از دنیای شما طلا و نقره ای نیندوخته و از غنیمت های آن چیزی ذخیره نکرده ام؛ بر دو جامه کهنه ام جامه ای نیفزودم و از زمین دنیا حتی یک وجب در اختیار نگرفتم. دنیای شما در چشم من دانه تلخ درخت بلوط ناچیزتر است!...).

ساده زیستی و دوری از تکلف و تجملات از اصول زندگی علی (علیه السلام) است که بر جستگی خاصی دارد، چنان که سیره علوی در طول تاریخ، زینت بخش زندگی اولیاء الله و بزرگان دین بوده است.

شخصیت جامع و برتر آن (حقیقت ناب) در عین دسترسی به امکانات دنیوی و جایگاه عظیمی که به عنوان خلیفه مسلمین دارد به کمترین و ناچیزترین داشته ها اکتفا و قناعت می کند و خواهش های بی جای نفس را اجابت نمی کند.

او که اسیر عادت نیست و بار خود را از تکلفات، سبک کرده، بی خوف و هراس به مقابله با زشتی ها می رود و نمایندگان خود را از روی آوردن به تجملات باز می دارد.

امام المتقین در ادامه می فرماید:

وَ اَيْمُ اللَّهِ يَمِينًا اَسْتَنْتِي فِيهَا بِمَشِيئَةِ اللَّهِ
لَا رَوْضَنَ نَفْسِي رِيَاضَةً تَهْتَشُّ مَعَهَا اِلَى الْقُرْصِ
اِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ مَطْعُومًا وَ تَقْنَعُ بِالْمَلْحِ
مَادُومًا وَ لَا دَعَنَ مُفْلَتِي كَعَيْنِ مَاءٍ نَهَجِ الْبَلَاغَةِ ص:

نَضَبَ مَعِينُهَا مُسْتَفْرِغَةً دُمُوعَهَا أَتَمْتَلِي السَّائِمَةَ
 مِنْ رَعِيهَا فَتَبْرُكَ وَ تَسْبَعُ الرَّبِيضَةَ مِنْ عُسْبِيهَا فَتَرِبُضَ
 وَ يَأْكُلُ عَلِيٌّ مِنْ زَادِهِ فَيَهْجَعُ قَرَّتْ إِذَا عَيْنُهُ إِذَا
 اقْتَدَى بَعْدَ السِّنِينَ الْمُتَطَاوِلَةِ بِالْبَهِيمَةِ الْهَامِلَةِ
 وَ السَّائِمَةِ الْمَرْعِيَّةِ (28)

(به خدا سوگند، سوگندی که تنها اراده خدا در آن است، چنان جان خود را به ریاضت وادارم که به یک قرص نان، هرگاه بیابم شاد شود و به نمک به جای نان خورش قناعت کند و آن قدر از چشم‌ها اشک ریزم که چونان چشمه‌ای خشک درآید و اشک چشمم پایان پذیرد. آیا سزاوار است که چرخندگان، فراوان بخورند و راحت بخوابند و گله گوسفندان پس از چرا کردن به اغل رود کنن و علی نیز (همانند آنان) از زاد و توشه خود بخورد و استراحت کند؟ چشمش روشن باد! که پس از سالیان دراز، چهارپایان رها شده و گله‌های گوسفندان را الگو قرار دهد!!)

روح تعالی و حقیقت جوی علی (ع) آرام نمی‌گیرد و در سراسر دوران خلافت با زبان و قلم و به صراحت به هر کسی که از جاده تعادل اسلام منحرف شده است، امر و نهی و به خاطر عمل ناصواب سرزنش می‌کند.

اما پس از آنکه گزارشی در مورد (شریح قاضی) ⁽²⁹⁾ به او می‌رسد، وی را فرا می‌خواند و می‌گوید: (به من خبر دادند که خانه‌ای به هشتاد دینار خریده‌ای و سندی برای آن نوشته‌ای و گواهانی آن را امضاء کرده‌اند).

شریح گفت: آری ای امیرمؤمنان امام علیه السلام نگاه خشم آلودی به او کرد و فرمود:

يَا شَرِيحُ أَمَا إِنَّهُ سَيَأْتِيكَ مَنْ لَا يَنْظُرُ فِي كِتَابِكَ وَ لَا يَسْأَلُكَ عَنْ بَيْتِكَ حَتَّى
 يُخْرِجَكَ مِنْهَا شَاخِصًا وَ يُسَلِّمَكَ إِلَى قَبْرِكَ خَالِصًا فَانظُرْ يَا شَرِيحُ لَا تَكُونُ
 ابْتَعَتْ هَذِهِ

الدَّارَ مِنْ غَيْرِ مَالِكَ أَوْ نَفَدْتَ التَّمَنَّ مِنْ غَيْرِ حَلَالِكَ فَإِذَا أَنْتَ قَدْ خَسِرْتَ دَارَ
الدُّنْيَا وَ دَارَ الْآخِرَةِ. أَمَا إِنَّكَ لَوْ كُنْتَ أَتَيْتَنِي عِنْدَ شِرَائِكَ مَا اشْتَرَيْتَ
لَكَتَبْتُ لَكَ كِتَابًا عَلَى هَذِهِ النُّسخَةِ فَلَمْ تَرَعْ بِ فِي شِرَاءِ هَذِهِ الدَّارِ بِدِرْهِمٍ فَمَا
فَوْقُ

هَذَا مَا اشْتَرَى عَبْدٌ دَلِيلٌ مِنْ مَيِّتٍ قَدْ أُرْعِجَ لِلرَّحِيلِ اشْتَرَى مِنْهُ دَاراً مِنْ دَارِ
الْعُرُورِ مِنْ جَانِبِ الْفَانِينَ وَ خِطَّةِ الْهَالِكِينَ وَ تَجْمَعُ هَذِهِ الدَّارَ حُدُودُ أَرْبَعَةٍ
الْحَدُّ الْأَوَّلُ يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي الْأَقْبَاتِ وَ الْحَدُّ الثَّانِي يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي
الْمُصِيبَاتِ وَ الْحَدُّ الثَّلَاثُ يَنْتَهِي إِلَى الْهَوَى الْمُرْدِي وَ الْحَدُّ الرَّابِعُ يَنْتَهِي
إِلَى الشَّيْطَانِ الْمُعْوَى وَ فِيهِ يُسْرَعُ بَابُ هَذِهِ الدَّارِ اشْتَرَى هَذَا الْمُعْتَرُّ بِالْأَمَلِ
مِنْ هَذَا الْمُزْعَجِ بِالْأَجَلِ هَذِهِ الدَّارَ بِالْخُرُوجِ مِنْ عِزِّ الْفَنَاعَةِ وَ الدُّخُولِ
فِي ذُلِّ الطَّلَبِ وَ الضَّرَاعَةِ فَمَا أُدْرِكَ هَذَا الْمُشْتَرَى فِيمَا اشْتَرَى مِنْهُ مِنْ دَرَكٍ
فَعَلَى مُبْلَلِ أَجْسَامِ الْمُلُوكِ وَ سَالِبِ نَفُوسِ الْجَبَابِرَةِ وَ مُزِيلِ مُلْكِ
الْفِرَاعِنَةِ مِثْلِ كِسْرَى وَ قَيْصَرَ وَ نُبُعَ وَ حِمَيْرَ (30)

(ای شریح! به زودی کسی به سراغت می
آید که به نوشته ات
نگاه نمی کند و از گواهانت نمی پرسد،
تا تو را از آن خانه بیرون کرده و تنها
به قبر بسپارد.

ای شریح! اندیشه کن که آن خانه را با
مال دیگران یا با پول حرام نخریده باشی
که آنگاه خانه دنیا و آخرت را از دست
داده ای.

اما اگر هنگام خرید خانه، نزد من آمده
بودی، برای تو سندی می نوشتم که دیگر
برای خرید آن به درمی یا بیشتر رغبت
نمی کردی، آن سند را چنین می نوشتم:

این خانه ای است که بنده ای خوار از
مرده ای آماده کوچ خریدده، خانه ای از
سرای غرور که در محله نابود شوندهگان و
کوچه هلاک شدگان قرار دارد این خانه به
چهار جهت منتهی می گردد:

یک سوی آن به آفت ها و بلاها، سوی دوم
آن به مصیبت ها، سوی سوم به هوا و هوس
های سست کننده و سوی چهارم آن به شیطان
گمراه کننده ختم می شود و در خانه به
روی شیطان گشوده است این خانه را فریب
خورد آزمند، از کسی که خود به زودی از

جهان رخت بر می بندد، به مبلغی که او را از عزت و قناعت خارج و به خواری و دنیا پرستی کشانده، خریداری کرده است.

هر گونه نقصی در این معامله باشد، بر عهده پروردگاری است که اجساد پادشاهان را پوشانده و جان جباران را گرفته و سلطنت فرعون ها چون (کسری) و (قیصر) و (تبع) و (حمیر) را نابود کرده است،

امام خمینی رحمة الله علیه این فرزند شایسته علی علیه السلام که به حق مصداق بارز (الشیعة من شایع علیا) بود، در پیامی به مناسبت گشایش دومین دوره مجلس شورای اسلامی می فرماید:

(اگر بخواهید بی خوف و هراس در مقابل باطل بایستید و از حق دفاع کنید و ابر قدرتها و سلاحهای پیشرفته آنان و شیاطین و توطئه آنان در روح شما اثر نگذارد و شما را از میدان به در نکند، خود را به ساده زیستی عادت دهید و از تعلق قلب به مال و منال و جاه و مقام پرهیزید مردان بزرگ که خدمتهای بزرگی را برای ملت‌های خود کردند اکثرا ساده زیست و بی علاقه به زخارف دنیا بودند آنها که اسیر هواهای پست نفسانی و حیوانی بوده و هستند برای حفظ یا رسیدن به آن، تن به هر ذلت و خواری می دهند و در مقابل زور و قدرتهای شیطانی، خاضع و نسبت به توده های ضعیف، ستمکار و زور گو هستند، ولی وارستگان به خلاف آنانند چرا که با زندگانی اشرافی و مصرفی نمی توان ارزشهای انسانی، و اسلامی را حفظ کرد) ⁽³¹⁾

این سخن نیز از رهبر فرزانه و هوشمند انقلاب اسلامی حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (دامت برکاته) است که:

(نمی شود ما در زندگی مادی بغلطیم و بخواهیم مردم به شکل یک اسوه به ما نگاه کنند؛ مردمی که خیلی شان از اقلیات

محرومند در این راه باید از خیلی چیزها گذشت، نه فقط از شهوات حرام، از شهوات حلال هم باید گذشت نمی گویم مثل پیامبر باشید، نمی گویم مثل امیرالمؤمنین علیه السلام باشید که شاگرد پیامبر است اما در این راه قدم بردارید کمتر خرج کنید، کمتر بذل و بخشش کنید، کمتر به زندگی شخصی خودمان پردازیم در این تغییر دکوراسیونها و تغییر خانه ها و خرجهای اضافی باید حد و مرز معلوم کنند.... انجام ظاهر سازی های غیر واقعی در شهرها و مناطقی که مسؤولین به آنجا سفر می کنند، موجب بدبینی مردم نسبت به نظام و دولت می شود) (32)

بنابر این، از آنچه آمد، در می یابیم که متولیان امور مسلمین و فرماندهان و فرمانداران که اسوه و الگو و مقتدای دیگران هستند، باید ساده زیتسی را آن گونه که شایسته مقام و منزلت اجتماعی آنان است، پیشه خود سازند و بار خویش را برای پاسخگویی در روز واپسین سبک گردانند، به قول بابا طاهر:

دلا راه تو پر خار و خشک بی
گذرگاه تو بر اوج فلک بی
گر از دستت بر آید پوست از تن
برآور تا که بارت کمترک بی

جلوه پنجم به کارگیری عناصر شایسته و صالح

یکی از ویژگیهای مهم حاکمان اسلامی و از مسؤ ولیتهای خطیر آنها گزینش و به کارگیری افراد شایسته و صالح در مصادر امور است؛ کسانی که هم از چشمه سار فرهنگ و اخلاق اسلامی سیراب باشند و هم از عهده رهبری و هدایت صحیح مسلمانان برآیند.

علی علیه السلام که برای اداره حکومت اسلامی هیچ چیز را از نظر دور نمی دارد، معیارها و مبناهایی را در نظر می گرد و استانداران خود را از میان برترین ها بر می گزیند و آنگاه آنها را با احکام و سفارشات و توصیه های دقیق به کار می گمارد کلام والای علی علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر چنین حکایتی دارد:

قَوْلٍ مِنْ جُنُودِكَ أَنْصَحَهُمْ فِي نَفْسِكَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِإِمَامِكَ وَ أَنْفَاهُمْ جَبِيئاً وَ أَفْضَلُهُمْ حِلْمًا مِمَّنْ يُبْطِئُ عَنِ الْعُضْبِ وَ يَسْتَرِيحُ إِلَى الْعُدْرِ وَ يِرَأْفُ بِالضُّعْفَاءِ وَ يَنْبُو عَلَى الْأَقْوِيَاءِ وَ مِمَّنْ لَا يُبِيرُهُ الْعُنْفُ وَ لَا يَقْعُدُ بِهِ الضَّعْفُ ثُمَّ الصِّقُّ بِدَوَى الْمُرُوءَاتِ وَ الْأَحْسَابِ وَ أَهْلِ الْبَيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَ السَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ ثُمَّ أَهْلِ النَّجْدَةِ

وَ الشَّجَاعَةِ وَ السَّخَاءِ وَ السَّمَاخَةِ فَإِنَّهُمْ جَمَاعٌ مِنَ الْكِرَامِ وَ شَعْبٌ مِنَ الْعُرْفِ ثُمَّ انظُرْ فِي أُمُورِ عَمَالِكَ فَاسْتَعْمِلْهُمْ اخْتِبَاراً وَ لَا تُولِهِمْ مُحَابَاةً وَ أَثْرَةً فَإِنَّهُمَا جَمَاعٌ مِنْ شَعْبِ الْجَوْرِ وَ الْخِيَانَةِ وَ تَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَةِ وَ الْحَيَاءِ مِنْ أَهْلِ الْبَيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَ الْقَدَمِ فِي الْأَسْلَامِ الْمُتَقَدِّمَةِ فَإِنَّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقاً وَ أَصْحَ أَعْرَاضاً وَ أَقْلُ فِي الْمَطَامِعِ إِشْرَاقاً وَ أَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظْراً

وَ الصِّقُّ بِأَهْلِ الْوَرَعِ وَ الصِّدْقِ ثُمَّ رُضْنَهُمْ عَلَى أَلَا يُطْرُوكَ وَ لَا يَبْجَحُوكَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْأَطْرَاءِ تُحْدِثُ الزُّهْوَ وَ تُذْنِبِي مِنَ الْعِزَّةِ (33)

(برای فرماندهی سپاه کسی را برگزین که خیر خواهی او برای خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و امام تو بیشتر، دامن او پاک تر و شکیبای او برتر باشد؛ کسی که دیر

به خشم آید، عذر پذیرتر باشد، بر ناتوان رحم آورد، با قدرتمندان، با قدرت برخورد کند، درشتی، او را به تجاوز نکشاند و ناتوانی او را از حرکت باز ندارد سپس در نظامیان با خانواده های ریشه دار، دارای شخصیت حساب شده، خاندانی پارسا، دارای سوابقی نیکو و درخشان که دلاور و سلحشور و بخشنده و بلند نظرند، روابط نزدیک برقرار کن آنان همه بزرگواری را در خود جمع کرده و نیکی ها را در خود گرد آورده اند....

سپس در امور کارمندان بیندیش و پس از آزمایش به کارشان بگمار؛ با میل شخصی و بدون مشورت با دیگران، آنان را به کارهای مختلف وادار نکن زیرا نوعی ستمگری و خیانت است کارگزاران دولتی را از میان مردمی با تجربه و با حیا، از خاندان های پاکیزه و با تقوی که در مسلمانی سابقه درخشانی دارند انتخاب کن، زیرا اخلاق آنان گرامی تر و آبرویشان محفوظتر و طمع ورزی شان کمتر و آینده نگری آنان بیشتر است.

تا می توانی با پرهیزکاران و راستگویان پیوند و آنان را چنان پرورش ده که تو را فراوان نستایند و تو را برای اعمال زشتی که انجام نداده ای تشویق نکنند که ستایش بی اندازه، خود پسندی می آورد و انسان را به سرکشی و می دارد).

بنابر آنچه که آمد، از دیدگاه مولا، فرمانده و مسؤل شایسته در سپاه اسلام باید دارای این ویژگیها باشد: سعه صدر، پاکدامنی، سابقه درخشان، استواری، شکیبایی، عذر پذیری، شجاعت و شهامت، سخاوت، خردمندی، عظوفت، اصالت خانوادگی، اخلاق شایسته، مردم داری و دور اندیشی.

امیرالمومنین بر همین اساس، زمامداران و استانداران ناصالح و نالایق را بر کنار کرد و افراد شایسته را برای انجام مسوولیت خطیر اداره امور مسلمین دعوت کرد. چنان که در فرازی از نامه آن حضرت به مردم مصر که توسط مالک اشتر ارسال شد، چنین آمده:

وَإِنِّي إِلَى لِقَاءِ اللَّهِ لَمُشْتَقٍ وَحُسْنُ ثَوَابِهِ لَمُنْتَظَرٌ رَاجٍ وَ لَكِنِّي أَسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَفَهَاؤُهَا وَفُجَارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَ عِبَادَةَ خَوْلًا وَ الصَّالِحِينَ حَرْبًا

وَ الْفَاسِقِينَ جِزْبًا فَإِنَّ مِنْهُمْ الَّذِي قَدْ شَرِبَ فِيكُمْ الْحَرَامَ وَ جَلِدَ حَدًّا فِي الْأِسْلَامِ وَ إِنَّ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُسَلِّمْ حَتَّى رُضِخَتْ لَهُ عَلَى الْأِسْلَامِ الرِّضَائِخُ (34)

(و همانا برای ملاقات پروردگار، مشتاق و به پاداش او امیدوارم. لکن از این اندوهناکم که بی خردان و تبهکاران این امت، حکومت را به دست آوردند، آنگاه مال خدا را در دست بگردانند، بندگان او را به بردگی کشند، با نیکوکاران در جنگ و با فاسقان همراه باشند، زیرا از آنان کسی در میان شماست که شراب نوشید و حد بر او جاری شد. (35) و کسی که اسلام را نپذیرفت تا بخشش هایی به او اعطا گردید. (36)

بنابراین، بیان و دیگاه ژرف اندیش امام علی (علیه السلام) مبتنی است بر ضرورات انتخاب، برگزیدن و به کارگیری عناصر شایسته و صالح و متصدیانی که همه شرایط لازم را برای انجام وظایف مهم خود را دارا باشند.

جلوه ششم جاذبه و دافعه

نباید در این اصل، تردید به خود راه داد که جاذبه و دافعه دو رکن اساسی و مورد نیاز برای زندگی است. اصولی که ریشه در باورها و عقاید و سلوک انسانها دارد. به عبارتی افراد برای زندگی مناسب و تکامل و مادی و معنوی خویش مجبورند با عده ای دوستی و پیوند برقرار کنند و از زیان و ضرر و نیرنگ گروهی دیگر در امان باشند. با این وجود افراد در جاذبه و دافعه متفاتند. گروهی بی تاثیر در اجتماع، به هیچ کدام اعتقاد ندارند، گروهی فقط به جذب می اندیشند و بدی ها را نمی بینند و ناخواسته یا خواسته نفاق را ترویج می دهند. عده ای دیگر نیز هنرشان دفع است و دشمن سازی می کنند و جاذبه آنها بسیار ضعیف است. مردمی دیگر، هم جاذبه دارند و هم دافعه. اینها گروهی هستند که اگر این دو نیروی عظیم را بر مدار حق و حقیقت جویی و خدامحوری استوار سازند کامل ترین افراد بشرنند.

علی (علیه السلام) به عنوان شخصیتی کامل و برجسته که تمامی کمالات انسانی را در خویش جمع کرده است و آیت بزرگ حق و مظهر صفات ربوبی است، جاذبه و دافعه ای درخشانده و نیرومند دارد. او دلهایی را شیفته و مجذوب خویش ساته است و انسانهای فداکار و با وفایی را پرورش داده است که تاریخ بشری هرگز نموه های آن را به یاد ندارد. چنان که این وجود ارزشمند به خاطر پایداری و استقامت و عدالت محوری و نیز زهد و حکمت و عرفان سرشار، دشمنان سرسخت و کینه توزی داشته است. نااهلانی که نور ولایت و عدل گستری علی (علیه السلام)، روح نفاق و خیانت و تزویر آنان

را برملا ساخته است و تحمل امواج توفنده و کفر شکن علی (ع) را نداشتند.

شهید مطهری می گوید:

علی از مردانی است که هم جاذبه دارد و هم دافعه و جاذبه و دافعه او سخت نیرمند است. شاید در تمام قرون و اعصار، جاذبه و دافعه ای به نیرومندی جاذبه و دافعه علی پیدا نکنیم...

در میان اصحاب پیغمبر هیچ کس مانند علی دوستانی فداگر نداشت، همچنان که هیچ کس مانند او دشمنانی جسور و خطرناک نداشت...

(دوستان) جان دادن در راه او را آرمان و افتخار می شمارند و در دوستی او همه چیز را فراموش کرده اند، از مرگ علی سالیان بلکه قرونی گذشت، اما این جاذبه همچنان پرتو می افکند و چشمها را به سوی خویش خیره می سازد... تاریخ افراد سر از پا نشناخته زیادی را می شناسند که بی اختیار جان خود را در راه مهر علی فدا کرده اند...

علی به همین شدت دشمنان سر سخت دارد، دشمنانی که از نام او به خود می پیچند... با او میانه خوبی ندارند و از وجود او رنج می برند...⁽³⁷⁾

برجستگی و ارزش شخصیت پر جاذبه و دافعه علی (علیه السلام) تنها در عمل و سلوک آن حضرت خلاصه نمی شود، بلکه کارگزارن خویش را به این شیوه زندگی سفارش و راهنمایی می کند.

وَأَسْتَظْهِرُ بِهِ عَلِيَّ إِمَامَةَ الدِّينِ وَأَقْمَعُ بِهِ نَخْوَةَ الْأَثِيمِ وَأَسُدُّ بِهِ لِهَاءَ النَّعْرِ الْمُخَوَّفِ فَاسْتَعِنُ بِاللَّهِ عَلَى مَا أَهَمَّكَ وَأَخْلَطِ الشَّدَّةَ بِضِعْفٍ مِنَ اللَّيْنِ وَارْفُقْ مَا كَانَ الرِّفْقُ أَرْفَقَ

وَاعْتَزِمِ بِالشَّدَّةِ حِينَ لَا تُغْنِي عَنْكَ إِلَّا الشَّدَّةُ وَاخْفِضِ لِلرَّعِيَّةِ جَنَاحَكَ وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ وَالِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ وَاسْ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظَرَةِ وَالْإِشَارَةِ

وَالنَّجِيَّةِ حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ وَلَا يَبْئَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ⁽³⁸⁾

(پس از یاد خدا و درود! همانا تو از کسانی هستی که دریاری دین از آنها کمک می گیرم و سرکشی و غرور گناهکاران را در هم می کوبم و مرزهای کشور اسلامی را که در تهدید دشمن قرار دارند حفظ می کنم. پس در مشکلات از خدا یاری جوی، و درشتخویی را با اندک نرمی بیامیز. در آنجا که مدارا کردن بهتر است، مدارا کن و در جایی که جز با درشتی کار انجام نگیرد، درشتی کن. پر و بالت را برابر رعیت بگستران، با مردم گشاده روی و فروتن باش و در نگاه او اشاره چشم، در سلام کردن و اشاره کردن با همسایگان یکسان باش، تا زورمندان در ستم تو طمع نکنند و ناتوانان از عدالت تو مایوس نگردند).

علی (علیه السلام) چنان برای ویژگی ارزش قایل است که به مردم مصر در مورد مالک اشتر می نویسد:

أَشَدُّ عَلَى الْفُجَّارِ مِنْ حَرِيقِ النَّارِ.... وَ قَدْ أَثَرَأْتُكُمْ بِهِ عَلَى نَفْسِي لِنَصِيحَةِ لَكُمْ وَ شِدَّةِ شَكِيمَتِهِ عَلَى عَدُوِّكُمْ (39)

(مالک) بر بدکاران از شعله های آتش تندتر است... من شما را بر خود برگزیدم که او را برای شما فرستادم زیرا او خیر خواه شما است و سر سخت در برابر دشمنانتان.

و در جای دیگر می فرماید:

إِنَّ الرَّجُلَ الَّذِي كُنْتُ وَلِيِّهُ أَمْرَ مِصْرَ كَانَ رَجُلًا لَنَا نَاصِحًا وَ عَلَى عَدُونَا شَدِيدًا نَاقِمًا (40)

همان مردی را فرماندار مصر قرار دادم که نسب به ما خیرخواه و بر دشمنان ما سخت گیر و در هم کوبنده است. (41)

اما آنچه در مورد جاذبه و دافعه علی (علیه السلام) گفتمی است و مطابق مصادیق تاریخی، شهید مطهری نیز بر آن تاءکید دارد، اینکه هرگاه علی (علیه السلام) در مقابل اشتباه و تخلف و فرصت طلبی یاران

و دوستانش عکس العمل نشان داد، عشق و محبت و شیفتگی یاران‌ش رو به کاستی نرفت، چون نیک می دانستند که علی تجسم حقیقت است و انگیزه ای جز اجرای حدود الهی ندارد.

امام خود می فرماید:

لَوْ ضَرَبْتُ حَبِشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا عَلَيَّ أَنْ يُبْغِضَنِي مَا أَبْغَضَنِي
وَلَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَاتِهَا عَلَيَّ الْمُنَافِقِ عَلَيَّ أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي وَ ذَلِكَ أَنَّهُ
قَضَى فَأَنْقَضَى عَلَيَّ لِسَانَ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ ص أَنَّهُ قَالَ يَا عَلِيُّ لَا يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ وَ
لَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ (42)

(اگر با شمشیرم بر بینی مؤمنی بزنم که دشمن من شود، با من دشمنی نخواهد کرد و اگر تمام دنیا را به منافق ببخشم تا مرا دوست بدارد، دوست من نخواهد شد و این بدان جهت است که قضای الهی جاری شد و بر زبان پیامبر اُمی (صلی الله علیه و آله) گذشت که فرمود:

(ای علی! مومن تو را دشمن نگیرد و منافق تو را دوست نخواهد داشت.)

با داستانی زیبا، بیشتر می توان به عمق معنی سخن پیامبر پی برد.

(...مردی است از دوستان امیرالمومنین، با فضیلت و با ایمان، متاءسفانه از وی لغزشی سر زد؛ می بایست حد بر روی جاری می گشت. امیرالمؤمنین پنجه راستش را برید. آن را به دست چپ گرفت. قطرات خون می چکید و (مرد پنجه بریده) می رفت. (ابن الکواء) - خارجی آشوبگر - خواست از این جریان به نفع حزب خود و علیه علی استفاده کند. با قیافه ای ترحم آمیز جلو رفت و گفت دستت را چه کسی بریده؟ گفت:

(پنجه ام را برید سید جانشینان پیامبران، پیشوای سفیدرویان قیامت، ذیحق ترین مردم نسبت به مؤمنان، علی بن ابی طالب، امام هدایت... پیشتار بهشتهای نعمت، مبارز شجاعان، انتقام گیرنده از جهالت پیشگان، بخشنده زکات... رهبر راه

رشد و کمال. گوینده گفتار راستین و صواب، شجاع مکی و بزرگوار با وفا.)
 ابن الکواء گفت: وای بر تو! دستت را می برد و این چنین ثنایش می گویی؟
 گفت: چرا ثنایش نگویم و حال آنکه دوستی اش با گوشت و خونم در آمیخته است؟
 به خدا سوگند که نبرید دستم را جز به حقی که خداوند قرار داده است. (43)
 و چه نیکو و قابل ستایش است، عمل و کردار کارگزاران و فرماندهان و مسؤل ولیتی که رفتار علوی و شیوه زندگی آن منبع فیاض را پیشه خود ساخته اند و جز عشق به علی و آموزه های عظیم او اندیشه ای در سر ندارند.

جلوه هفتم رسیدگی به وضع محرومان

ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ
 مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ وَ أَهْلِ الْبُؤْسَى وَالزَّمْنَى
 فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَ مُعْتَرًّا
 وَ أَحْفَظَ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ
 وَ اجْعَلْ لَهُمْ قِسْمًا مِنْ بَيْتِ مَالِكَ وَ قِسْمًا مِنْ غَلَاتِ صَوَافِي الْأَسْلَامِ
 فِي كُلِّ بَلَدٍ فَإِنَّ لِلْأَفْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى وَ كُلُّ قَدٍ اسْتُرِعِيَتْ
 حَقُّهُ (44)

(خدا را! خدا را! در خصوص طبقات پایین و محروم جامعه که هیچ چاره ای ندارند. (که ایشان عبارتند از) زمین گیران، نیازمندان، گرفتاران و دردمندان. همانا در این طبقه محروم گروهی خویشتن داری کرده و گروهی به گدایی دست نیاز بر می دارند. پس برای خدا پاسدار حق باش که خداوند برای این طبقه معین فرموده است. بخشی از بیت المال و بخشی و از غله های زمین غنیمتی اسلام را در هر شهری به طبقات پایین اختصاص ده. زیرا برای دورترین مسلمانان همانند نزدیک ترین

آنان سهمی مساوی وجود دارد و تو مسؤ ول رعایت آن می باشی.)
 باز هم نغمه ای دلپذیر از رادمردی که همیشه رفیق راه و تسلی بخش دل دردمندان و یتیمان و درماندگان بود.
 نمی توان از رفتار علوی سخن گفت و از همت والا و اندیشه بلند علی (ع) در یاری رساندن به محرومان و مستمندان به سادگی عبور کرد. تاریخ صدر اسلام سرشار است از حکایت های زیبایی که رفع نیازهای مردم و کمک به یتیمان و درماندگان محور آن بوده است. حکایاتی که قهرمان آن کسی نیست جز روح بلندی که عظمت اداره حکومت اسلامی و مسؤ ولیت سرپرستی مسلمین، نیز او را از رسیدگی به وضع طبقات پایین جامعه باز نداشته است.

آن (آمد دردمندان) ضمن به تصویر کشیدن چهره این گروه نیازمند، از کارگزار خویش می خواهد آنان را گرامی بدارد، اندوه و نگرانی را از چهره آنان بزداید و به کوچک ترین آنها - به لحاظ توانمندی و تمول - بیشترین توجه را داشته باشد:

و لَا يَشْعَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطْرٌ فَإِنَّكَ لَا تُعْذَرُ بِتَضْيِيعِكَ النَّافَةَ لِإِحْكَامِكَ الْكَثِيرِ الْمُهْمِّ

فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ وَ لَا تُصْعِرْ خَدَّكَ لَهُمْ وَ تَفَقَّدْ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَفْتَحِمُهُ الْعُيُونُ وَ تَحْوِرُهُ الرِّجَالُ (45)

(مبادا سرمستی حکومت تو را از رسیدگی به آنان باز دارد که هرگز انجام کارهای فراوان و مهم، عذری برای ترک مسؤ ولیتهای کوچک تر نخواهد بود. همواره در فر مشکلات آنان باش و از آنان روی بر مگردان؛ به ویژه امور کسانی را از آنان بیشتر رسیدگی کن که از کوچکی به چشم نمی آیند و دیگران آنان را کوچک می شمارند و کمتر به تو دسترسی دارند.)

او که درد آشناست و سخنش ملهم از قرآن، در ادامه می خواهد که فرستاده او

از محرومین دلجویی کند، در مجالس با آنها بنشیند و برای رفع نیازهایشان مأمور تحقیق برگزیند، که دورترین و ضعیف ترین افراد هم از دید حکومت اسلامی پنهان نمانند:

فَقَرِّعْ لِأُولَئِكَ تَفَتَّكَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَ التَّوَاضُّعِ
 فَلْيَرْفَعْ إِلَيْكَ أُمُورَهُمْ ثُمَّ أَعْمَلْ فِيهِمْ بِالْأَعْدَارِ
 إِلَى اللَّهِ يَوْمَ تَلْقَاهُ فَإِنَّ هَؤُلَاءِ مِنْ بَيْنِ الرَّعِيَّةِ
 أَحْجُ إِلَى الْأَنْصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ وَ كُلُّ فَأَعْزِرْ
 إِلَى اللَّهِ فِي تَأْدِيَةِ حَقِّهِ إِلَيْهِ وَ تَعَهَّدْ
 أَهْلَ الْيَتِيمِ وَ ذَوِي الرِّقَّةِ فِي السَّنِ مِمَّنْ لَا حِيلَةَ لَهُ

وَ لَا يَنْصِبُ لِلْمَسْأَلَةِ نَفْسَهُ وَ ذَلِكَ عَلَى الْوَلَاةِ تَقِيْلٌ وَ الْحَقُّ كُلُّهُ تَقِيْلٌ وَ قَدْ يُخَفِّفُهُ اللَّهُ عَلَى أَقْوَامٍ طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ فَصَبَرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ وَثِقُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ اللَّهِ لَهُمْ (46)

(برای این گروه، از افراد مورد اطمینان خود که خدا ترس و فروتن اند فردی را انتخاب کن تا پیرامونشان تحقیق و مسایل آنان را به تو گزارش کنند. سپس در رفع مشکلاتشان به گونه ای عمل کن که در پیشگاه خدا عذری داشته باشی، زیرا این گروه در میان رعیت پیشگاه بیشتر از دیگران به عدالت نیازمندند. حق آنان را به گونه ای بپرداز که در نزد خدا معذور باشی. از یتیمان خردسال و پیران سالخورده که راه چاره ای ندارند و دست نیاز بر نمی دارند، پیوسته دلجویی کن که مسؤ ولیتی سنگین بر دوش زمامداران است. اگر چه حق، تمامش سنگین است اما خدا آن را بر مردمی آسان می کند که آخرت می طلبند، نفس را با شکیبایی و ا می دارند و به وعده های پروردگار اطمینان دارند.)

از علی انتظاری جز این نیست که همواره دغدغه یتیمان و خردسالان مردمان ضعیف را داشته باشد. کارگزار علی (علیه السلام) باید بداند در حکومتی که در راس آن مجسمه عدالت و نگهبان دین قرار دارد، هیچ کس نباید رنج و محنت و درد نداری و

فقر و محرومیت را تحمل کند و نباید کسی به خاطر گمنامی از حق و حقوق خویش محروم گردد.

و لَا تَضْمَنَّ بِلَاءَ امْرِئٍ إِلَىٰ غَيْرِهِ وَلَا تَقْصِرَنَّ بِهِ دُونَ غَايَةِ بَلَاءِهِ وَلَا يَدْعُونَكَ شَرَفُ امْرِئٍ إِلَىٰ أَنْ تُعْظِمَ مِنْ بَلَاءِهِ مَا كَانَ صَغِيرًا (47)

(و هرگز تلاش و رنج کسی را به حساب دیگری نگذاشته و ارزش خدمت او را ناچیز بشمار تا شرافت و بزرگی کسی موجب نگردد که کار کوچکش را بزرگ شماری یا گمنامی کسی باعث شود که کار بزرگ او را ناچیز بدانی.)

سفارش او به (کمیل) برای شاد کردن دل مردم نیز سر مشقی است نیکو برای پیروان صدیقش:

يَا كَمِيلُ مَرُّ أَهْلِكَ أَنْ يَرُوهُوَ فِي كَسْبِ الْمَكَارِمِ
وَ يُدْلِجُوا فِي حَاجَةٍ مَنْ هُوَ نَائِمٌ قَوْلَ الَّذِي وَسِعَ سَمْعُهُ
الْأَصْوَاتِ مَا مِنْ أَحَدٍ أَوْدَعَ قَلْبًا سُرُورًا إِلَّا
وَ خَلَقَ اللَّهُ لَهُ مِنْ ذَلِكَ السُّرُورِ لُطْفًا فَإِذَا نَزَلَتْ بِهِ نَائِبَةٌ جَرَىٰ إِلَيْهَا كَالْمَاءِ فِي
أَنْجِدَارِهِ حَتَّىٰ يَطْرُدَهَا عَنْهُ كَمَا تُطْرَدُ غَرِيبَةٌ الْأَبْلِ (48)

(ای کمیل! خانواده ایت را فرمان ده که روزها در تحصیل بزرگواری و شب‌ها در رفع نیاز خفتگان بکوشند. سوگند به خدایی که تمام صدها را می‌شنود، هر کس دلی را شاد کند، خدا از آن شادی لطفی برای او قرار دهد که به هنگام مصیبت چون آب زلالی بر او باریدن گرفته و تلخی مصیبت را بزدايد؛ چنان که شتر غریبه را از چراگاه دور سازند.)

جلوه هشتم پرهیز از خودستایی و مبارزه با ستایشگران

بسیاری از انسانها، بی توجه به مقام و منزلتی که در نزد پروردگار دارند و نیز غافل از شر نفس و وسوسه شیطان، همواره تمام افعال و اعمال خود را به جا و درست می انگارند و از کارهای اندک خود نه تنها خردسند و خشنود هستند که آن را زیاد و قابل ارایه و مطلوب نیز می دانند.

غرور و خودستایی این عده موجب گمراهی آنان شده و هرگز خود را مورد عتاب و خطاب و سرزنش قرار نمی دهند و بدین خاطر نمی تواند نواقص و معایب خویش را ترمیم و جبران کنند. چرا که خود را مبرا از خطا و گناه می دانند و اگر اعتراف اندکی هم به اشتباه خود کنند، آن را کوچک شمرده و خود را بی نیاز از محاسبه نفس و مبارزه با این آفت بزرگ اخلاقی می دانند و غافلند از اینکه:

جایی که برق عصیان بر آدم صف زد ما را چگونه زیبد دعوی بی گناهی اما مومنین و پرهیزکاران، آن گونه که در کلام مولی الموحدين علی (علیه السلام) آمده است اهل محاسبه و مراقبت هستند و شان و منزلت حتی اعمال نیک خود را کوچک می یابند و کارهای زشت خود را بزرگ:

لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ وَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ الْكَثِيرَ
فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُنْهَمُونَ وَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ إِذَا زَكَى أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا
يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَ رَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي (49)

(از کارهای اندک خویش خرسند نیستند و کارهای بسیار را نیز زیاد نمی بینند... هنگامی که یکی از پارسایان را تحسین و

تمجید دیگری آگاه ترم و پروردگار من از من، به من آگاه تر است.)
 ناگفته پیداست که نفس آدمی تمایل دارد مورد تمجید قرار گیرد و ستایش شود و این یکی از تجلیات حب و نفس و قدرت طلبی و از ویژگی های قدرت طلبان و مستکبران است که همواره برای ارضاء هواها و نفسانیات خود، سلامت جوامع را به خطر می اندازند. اما حاکمان و فرمانداران و متولیان امور مسلمین که تقوا پیشه ساخته اند، از این دام شیطان رهایی می یابند و نه تنها خودستایی را امری عادی و ممدوح جلوه نمی دهند که با ستایشگران و تملق گویان نیز به مبارزه بر می خیزند.

چنانکه مولا علی (ع) فرمود:

وَ إِنَّ مِنْ أَسْخَفِ حَالَاتِ الْوَلَاةِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ،
 أَنْ يُظَنَّ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ، وَ يُوضَعَ أَمْرُهُمْ عَلَى الْكِبْرِ
 وَ قَدْ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ جَالٌ فِي ظَنِّكُمْ أَعْنَى أَحِبِّ الْأَطْرَاءِ،
 وَ اسْتِمَاعِ الثَّنَاءِ؛ وَ لَسْتُ - بِحَمْدِ اللَّهِ - كَذَلِكَ*،
 وَ لَوْ كُنْتُ أَحِبُّ أَنْ يُقَالَ ذَلِكَ لَتَرَكْتُهُ أَنْحِطَاطًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ
 عَنْ تَنَاوُلِ مَا هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْعِظَمَةِ وَ الْكِبَرِيَاءِ
 وَ رَبُّمَا اسْتَحَلَى النَّاسُ الثَّنَاءَ بَعْدَ الْبَلَاءِ

فَلَا تُثَنُّوا عَلَيَّ بِجَمِيلِ ثَنَاءٍ، لِإِخْرَاجِي نَفْسِي إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ إِلَيْكُمْ مِنَ النَّقِيَّةِ
 الْبَقِيَّةِ فِي حُقُوقٍ لَمْ أَفْرَغْ مِنْ أَدَائِهَا، وَ فَرَائِضٍ لَأَبَدٌ مِنْ إِمْضَائِهَا (50)

(مردم! از پست ترین حالت زمامداران در نزد صالحان این است که گمان برند آنها دوستدار ستایش اند و کشورداری آنان بر کبر و خود پسندی استوار باشد. خوش ندارم در خاطر شما بگذرد که من ستایش را دوست دارم و خواهان شنیدن آن می باشم. سپاس خدا را که چنین نبودم و اگر ستایش را دوست می داشتم، آن را رها می کردم به خاطر فروتنی در پیشگاه خدای سبحان و بزرگی و بزرگواری که تنها خدا سزاوار آن است. گاهی مردم، ستودن افرادی را برای کار و تلاش روا می دانند. اما من از شما می خواهم که مرا با سخنان زیبای خود

نستایید تا از عهده وظایفی که نسبت به خدا و شما دارم برآیم و حقوقی که مانده است بپردازم و واجباتی که بر عهده من است و باید انجام گیرد، اداء کنم.)
آن گونه که از روایات و سخنان بزرگان دین بر می آید، سر آغاز راه مقابله با خودستایی که آفتی بزرگ در راه سیر و سلوک و تکامل انسان است، انتقاد از خود (معاتبه) و آگاهی یافتن بر عیوب و نواقص اخلاقی خویش است.

این نکته در سخنی از امام علی (علیه السلام) مورد توجه قرار گرفته است:
مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ وَقَفَّ عَلَىٰ عُيُوبِهِ وَ أَحَاطَ بِذُنُوبِهِ، وَ اسْتَقَالَ الذُّنُوبَ وَ أَصْلَحَ الْعُيُوبَ. (51)

(هر کس خود را از زیر ذره بین حساب قرار دهد، بر عیب های خویش، آگاه و از گناهان خود مطلع می شود. چنین فردی سرانجام در زدودن گناه و اصلاح عیوب خود موفق خواهد شد.)

و یا آنجا که می فرماید:

...طُوبَىٰ لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنِ عُيُوبِ النَّاسِ... (52)

(...خوشا به حال آن که اشتغال به عیب هایش او را از عیب جویی نسبت به دیگران باز دارد.)

انسانی متقی و پرهیزکاری که خداوند را آگاه تر از خویش به خویش می داند، فریب نفس خود را نمی خورد و خود را ستایش نمی کند، زیرا نیک می داند که ستودن خود و در چاه ستایشگران افتادن، سرآغاز گرفتار آمدن در دام ذایل اخلاقی است:

از وفور مدح ها فرعون شد

کن ذلیل النفس هونا لا تسد

تا توانی بنده شو سلطان مباش

زخم کش چون گوی شو چوگان مباش

ورنه چون لطف نماند و این جمال

از تو آید آن حریفان را ملال

آن جماعت که تو را دادند ریو

چون ببینندت بگویندت که دیو
جمله گویندت چو ببینندت به در
مرده ای از گور خود بر کرد سر (53)
جلوه نهم انتقاد پذیری

گرچه بسیاری به حق، انتقاد ناپذیری را
نوعی بیماری قلمداد می کنند، اما باید
اذعان داشت که پذیرش انتقاد چندان هم
ساده نیست اینکه آدمی بنشیند و دیگری
عیب های او را بر شمارد و او را نقادی
کند، تحمل و صبر و سعه صدر فراوان و روح
ارزنده می خواهد آنکه می داند در پی
انتقاد، اصلاح و جبران و تغییر روش و ترک
عادتهاست. راه ساده بر ابر می گزیند و
به جای انتخاب راه طولانی پذیرش انتقاد و
اصلاح خویش، یکباره آن را انکار می کند و
خود را از هر عیبی مبرا می داند. اسلام،
روش انسانهای مدعی که خود پرستانه در
راهی قدم نهاده اند که هیچ نقد و نظر و
سخنی را بر نمی تابند، محکوم می کند و
انسان را محتاج نصیحت و اندرز می داند
چنان که امام صادق علیه السلام آن را به
هدیه تعبیر می کند و می فرماید:

أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ، مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي (54)

محبوبترین برادرانم نزد من کسی است که
عیب های مرا به من هدیه کند).

و یا امام علی علیه السلام می فرماید:

خَيْرُ الْإِخْوَانِ أَقْلُهُمْ مُصَانِعَةً فِي النَّصِيحَةِ

(بهترین برادران من کسانی هستند که
هنگام خیر خواهی کمتر ظاهر سازی و
چاپلوسی کنند.)

توجه به نقد و نظر و پذیرش انتقاد،
گرچه سهل و ساده نیست، اما امکان پذیر
است انسانی که در مسیر رشد و بلوغ گام
بر می دارد و به تکامل می اندیشد، چاره
ای ندارد جز اینکه آفات وجودی و نواقص و
عیوب خود را بشناسد و در صد اصلاح خویش

برآید؛ به ویژه مسؤ ول و مدیری که ممکن است حساسیت جایگاه و مقام، او را با غرور و تکبر و خودپسندی درآمیزد، شخصیتش را اسیر رکود کند و منزلت رفیع انسانی - که گاهی البته تو هم شخص است - او را در معرض تهاجم نفسانیات قرار دهد.

مولای متقیان در سخنانی می فرماید:

فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةَ
وَلَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ
وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ وَلَا تَطُنُّوا بِي اسْتِنْقَالًا فِي حَقِّ قِيلٍ لِي
وَلَا التَّمَّاسِ اعْظَامِ لِنَفْسِي فَإِنَّهُ مَنْ اسْتَنْقَلَ الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ
أَوْ الْعَدْلَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَأَنَّ الْعَمَلَ بِهِمَا أَنْقَلَ عَلَيْهِ فَلَا تَكْفُؤَا
عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلِ فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ
أَنْ أُخْطِئَ وَلَا أَمِنْ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَنِي اللَّهُ مِنْ نَفْسِي (55)

(پس با من چنان که با پادشاهان سرکش سخن می گویند، حرف نزنید و چنان که از آدم های خشمگین کناره می گیرند، دوری نجوید و با ظاهر سازی با من رفتار نکنید و گمان مبرید اگر حقی به من پیشنهاد دهید بر من گران آید یا در پی بزرگ نشان دادن خویشم؛ زیرا کسی که شنیدن حق یا عرضه شدن عدالت بر او مشکل باشد، عمل کردن به آن، برای او دشوارتر خواهد بود پس از گفتن حق، یا مشورت در عدالت خود داری نکنید، زیرا خود را برتر از آن که اشتباه کنم و از آن ایمن باشم نمی دانم، مگر آن که خداوند مرا حفظ فرماید. (56))

امام علیه السلام هم، تملق و چاپلوسی را استکباری و ویران کننده می داند و هم انتقاد ناپذیری را مذموم و زشت می شمارد و سفارش می کند که باید با جان و دل انتقاد را پذیرا بود:

إِنَّ الشَّيْطَانَ يُسْنِي لَكُمْ طُرْفَهُ وَ يُرِيدُ أَنْ يَحُلَّ دِينَكُمْ عُفْدَةً عُفْدَةً
وَ يُعْطِيَكُمْ بِالْجَمَاعَةِ الْفُرْقَةَ وَ بِالْفُرْقَةِ الْفِتْنَةَ فَاصْدِفُوا عَنْ نَزْعَاتِهِ وَ نَفَاتِهِ وَ
اقْبَلُوا النَّصِيحَةَ مِمَّنْ أَهْدَاهَا إِلَيْكُمْ وَ اعْفَوْهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ (57)

(همانان شیطان، راه های خود را به شما آسان جلوه می دهد تا گره های محکم دین شما را یکی پس از دیگری بگشاید و به جای وحدت و هماهنگی، بر پراکندگی شما بیفزاید از وسوسه و زمزمه و فریبکاری شیطان روی گردانید و نصیحت آن کسی را که خیرخواه شماست گوش کنید و به جان و دل بپذیرید.)

پرواضح است که رواج انتقاد پذیری و رجوع به مردم و رعیت برای یافتن عیبهای خود، بی پروایی و ایجاد نقص در پایه های حکومت و مسؤ ولیت نیست؛ بلکه اندیشه ای ژرف و الهی است که اصلاح امور را در پی دارد و آرامش و امنیت را برای مردم و زیر دستان به ارمغان می آورد.

جلوه دهم در دسترس مردم و رعیت بودن

نقل است که مرحوم آیت ا...العظمی آقای (سید ابوالحسن اصفهانی) قدس سره - مقام مرجعیت عامه عصر خود - در یکی از تشریف های خویش به محضر نورانی امام عصر (عج) از آن روح شریف شنید که:

وَ اجْعَلْ مَجْلِسَكَ فِي الدَّهْلِيْزِ وَ اقْضِ حَوَائِجِ النَّاسِ نَحْنُ نُنْصِرُكَ.

(محل نشستن خود را در ابتدای راهرو قرار ده و نیازهای مردم را بر آورده ساز تا تو را یاری کنیم).

اگر در جامعه اسلامی ما مدیران و مسؤ ولین به مضمون و محتوای تعالیم الهی و سیره عملی پیشوایان دینی توجه کنند و به ارزش و منزلت مسؤ ولیتی که در مقابل طبقات مختلف مردم دارند آشنا شوند، خدمت به جامعه اسلامی را غنیمت دانسته و هیچ گاه با ایجاد حصار به دور خویش فاصله خود را با مردم زیاد نمی کنند.

گرچه برخی به این رکن اساسی توجه دارند و همواره خویش را در دسترس مردم

قرار می دهند اما متاسفانه برخی افراد که در بند تمایلات خود خواهانه و هواهای نفسانی اسیرند، به سهولت مردم را از خویش می رانند و ایجاد رابطه و دوستی را با اقشار مختلف جامعه نمی پسندند چنان که گویی اسلام برای آنها پیامی نداشته و قرآن و احادیث و روایات در دسترس آنها نبوده است.

علی علیه السلام که با عمل خویش نفوس را منقلب می کرد و عشق و علاقه و دلباختگی اش به مردم و رعایا طراوت و رونقی خاص داشت، هیچ گاه بین خود و مردم جدایی نیفکند، رابطه با مردم را جزی از برنامه حکومت داری می دانست و همواره از مأمورینش می خواست که حلقه های رابطه و اتصال را برقرار کنند:

اجْعَلْ لِدَوَى الْحَاجَاتِ رِ مِنْكَ قَسْمًا تُفَرِّغُ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ، وَ تَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًّا فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ، وَ تَقْعَدَ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَ أَعْوَانَكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ وَ شُرَطِكَ، حَتَّى يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَنَتِّعٍ، فَلَا تُطَوِّلَنَّ احْتِجَابَكَ عَنْ رَعِيَّتِكَ، فَإِنَّ احْتِجَابَ الْوَلَاةِ عَنِ الرَّعِيَّةِ شَعْبَةٌ مِنَ الضِّيْقِ، وَ قَلَّةٌ عِلْمٌ بِالْأُمُورِ؛ وَالْإِحْتِجَابُ مِنْهُمْ يَقْطَعُ عَنْهُمْ عِلْمَ مَا احْتَجَبُوا دُونَهُ فَيَصْغُرُ عِنْدَهُمُ الْكَبِيرُ، وَ يَعْظُمُ الصَّغِيرُ، وَ يَفْبُحُ الْحَسَنُ، وَ يَحْسُنُ الْقَبِيحُ، وَ يُشَابُ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ.

وَ إِنَّمَا الْوَالِي بَشَرٌ لَا يَعْرِفُ مَا تَوَارَى عَنْهُ النَّاسُ بِهِ مِنَ الْأُمُورِ، وَ لَيْسَتْ عَلَى الْحَقِّ سِمَاتٌ تُعْرَفُ بِهَا ضُرُوبُ الصِّدْقِ مِنَ الْكَذِبِ (58)

(پس بخشی از وقت خود را به کسانی اختصاص ده که به تو نیاز دارند تا شخصا به امور آنان رسیدگی کنی در مجلس عمومی با آنان بنشین و در برابر خدایی که تو را آفریده فروتن باش سربازان و یاران و نگهبانان خود را از سر راهشان دور کن تا سخنگوی آنان بدون اضطراف با تو گفتگو کند.

هیچ گاه خود را فراوان از مردم پنهان مدار که پنهان بودن رهبران، نمونه ای از تنگ نظری، ایجاد تضییق و کم اطلاعی در امور جامعه می باشد نهان شدن از رعیت،

زامداران را از دانستن آنچه بر آنان پوشیده است، باز می دارد پس کار بزرگ، اندک و کار اندک، بزرگ جلوه می کند زیبا، زشت و زشت، زیبا می نماید و باطل به لباس حق در می آید همانا زمامدار، آنچه را که مردم از او پوشیده دارند، نمی داند و حق را نیز نشانه ای نباشد تا با آن راست از دورغ شناخته شود.)

آن گونه که در تاریخ ثبت است، امام، خود به شیوه های گوناگون، پیوندشان را با مردم حفظ می کرد و رابطه آن آموزگار دین با رعایا، جزیی از برنامه حکومتی بود.

(سعید بن قیس همدانی) می گوید: یکی از روزها که هوا هم به شدت گرم بود، از کوچه های عبور می کردم که امیرمومنان را کنار دیواری دیدم علت را جویا شدم امام فرمود:

مَا خَرَجْتُ إِلَّا لِأَعْيُنِ مَظْلُومٍ أَوْ أَغْيَثَ مَلْهُوفًا (59)

(از محل استراحت بیرون نیامدم مگر برای اینکه مظلومی را یاور و گرفتاری را پناگاه باشم).

نامه امام (ع) به والی حجاز (قثم بن عباس) نیز نمونه ای دیگر از نگاه مهربانانه آن سرو استوار به رعایاست.

وَ اجْلِسْ لَهُمُ الْعَصْرَيْنِ فَأَقْتِ الْمُسْتَفْتَى وَ عَلِمِ الْجَاهِلَ وَ ذَاكِرِ الْعَالِمَ وَ لَا يَكُنْ لَكَ إِلَى النَّاسِ سَفِيرٌ إِلَّا لِسَانُكَ وَ لَا حَاجِبٌ إِلَّا وَجْهُكَ
وَ لَا تَحْجُبَنَّ ذَا حَاجَةٍ عَن لِقَائِكَ بِهَا فَإِنَّهَا إِن دِيدَتْ عَن أَبْوَابِكَ فِي أَوَّلِ
وَرْدِهَا لَمْ تُحْمَدْ فِيمَا بَعْدُ عَلَي قَضَائِهَا (60)

(در بامداد و شامگاه در یکی مجلس عمومی با مردم بنشین آنان که پرسش های دینی دارند با فتواها آشنایشان بگردان ناآگاه را آموزش ده و با دانشمندان به گفتگو پرداز جز زبانت چیز دیگری پیام رسانت با مردم و جز چهره ات دربانان وجود نداشته باشد هیچ نیازمندی را از دیدار خود محروم مگردان زیرا اگر در آغاز از

درگاه تو رانده شود، گرچه در پایان حاجت او بر آورده شود، دیگر تو را نستاید.)

جلوه یازدهم پذیرش مسؤ ولیت براساس تکلیف

از دیگر برجستگی های شخصیت ممتاز امام العارفین، بی رغبتی و بی اعتنایی به منصب و پذیرش آن بر اساس تکلیف است او مسؤ ولیت را نمی خواهد مگر آنکه میدانی باشد برای جلب رضایت خداوند، رفع نیازهای مردم و انجام تکلیفی که بر عهده او نهاده شده است ویژگی مهمی که اغلب زمامداران در طول تاریخ بشری از درک و فهم و پذیرش آن عاجز بوده اند و بلکه از عناوین خویش برای اسارت انسانها و نمایش خود خواهی های خود بهره برده اند داشتن قدرت آن گونه که تاریخ بشری نشان می دهد، با آفات ویرانگی همراه است زمامداران فراوانی بوده اند که با نگاه خود خواهانه به منصب و مقام، پایه های حکومت خود را استوار ساخته اند، اما در حقیقت از مسیر کمالات و ارزشهای انسانی خارج شده اند و باورهای مردم را با امیال شیطانی خویش لگدکوب کرده اند.

مسؤ ولیت رهبری مسلمین در نظر علی علیه السلام که آیت حق و مظهر صفات ربوبی است، وسیله ای برای احقاق حقوق مظلومان و مستمندان و نجات جامعه اسلامی از گرداب سهمگین دنیا پرستی است.

او که بیست و پنج سال مظلومانه سکوت اختیار کرده بود، کمترین تلاشی برای کسب منصب خلافت نکرد و هنگامی که مجبور شد آن را بپذیرد فرمود:

اَءَمَا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ. وَ بَرَاءَ النَّسَمَةِ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ
يُؤْجِدِ النَّاصِرِ. وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ اَعْنَ لَا يُقَارُوا عَلَى كِظَةِ ظَالِمٍ

وَلَا سَعَبَ مَظْلُومٍ لِأَلْفَيْتِ حَبْلِهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ اءِوَالِهَا.
وَلِأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ اءَزْ هَدَّ عِنْدِي مِنْ عَفْطِهِ عَنَزٍ. (61)

(سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود و یاران، حجت را بر من تمام نمی کردند و اگر خدا از علما عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم پارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می ساختم و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می کردم آنگاه می دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله ای بی ارزش تر است.)

در مقدمه خطبه 33 آمده است که "ابن عباس" می گوید در سرزمین (ذی قار) خدمت امام رسیدم در حالی که کفش خود را پینه می زد تا مرا دید، فرمود: قیمت این کفش چقدر است؟ گفتم بهایی ندارد، فرمود:
وَاللّٰهُ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ اِمْرَتِكُمْ، اِلَّا اَنْ اُقِيمَ حَقًّا، اءَوْ اءُذْفَعُ بَاطِلًا

(به خدا سوگند، همین کفش بی ارزش از حکومت بر شما محبوبتر است؛ مگر اینکه حقی را با آن به پا دارم، یا باطلی را دفع نمایم)

در نیای که انبوه تملق گویان و چاپلوسان، مدیران و مسؤ ولین را به خود فریبی سوق می دهند و به آنها شخصیتی فرعونی می دهند، پی بردن به ارزش معنوی و پاسداشت مقام و منصب آسان نیست.

مسؤ ولی که از کاستی ها غافل شود، حسابگر و مراقب نباشد، از باین زیبا اما پلید مداحان و چاپلوسان خرسند شود و مشتاق و مفتون تحسین ها باشد، صدای عاشقان غیب را نمی شنود، از درگاه حق و انجام تکلیف الهی فاصله می گیرد، ارزش و منزلت خویش را به ظواهر مقام و مسؤ ولیت می سپارد و منصب را زینت خود می سازد:

سَتَحْلَى النَّاسُ الثَّنَاءَ بَعْدَ الْبَلَاءِ فَلا تَتُّنُوا عَلَيَّ بِجَمِيلِ ثَنَاءٍ لِأَخْرَاجِي نَفْسِي
إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ إِلَيْكُمْ مِنَ النَّقِيَّةِ الْبَقِيَّةِ فِي حُقُوقٍ لَمْ أَفْرِعْ مِنْ أَدْبِهَا وَ فَرَائِضٍ
لَأَبْدُ مِنْ إِمْضَائِهَا (62)

(گاهی مردم، ستودن افرادی را برای کار و تلاش روا می دارند، اما من از شما می خواهم که مرا با سخنان زیبای خود نستایید، تا از عهده وظایفی که نسبت به خدا و شما دارم برایم و حقوقی که مانده است بپردازم و واجباتی که بر عهده من است و باید انجام گیرد اداء کنم)

پیروان راستین علی علیه السلام به نیکی می دانند که آن پیشوای مومنین، خلافت را زینت و آبرو داد و منصب رهبری مسلمین را هویت و شخصیت بخشید زیرا انجام تکلیف الهی از نظر او بر هر چیزی مقدم بود و در هر شرایطی او را مورد معامله قرار نمی داد (صعصعة بن سوهان) از یاران باوفا و از خواص اصحاب مولای متقیان در اولین روز خلافت، به امام چنین می گوید:

رَبِّئْتَ الْخِلَافَةَ وَ مَا زَانْتَكِ وَ رَفَعْتَهَا وَ مَا رَفَعْتَكِ وَ هِيَ إِلَيْكَ أَحْوَجُ مِنْكَ
إِلَيْهَا (63)

(یا امیرالمؤمنین تو به خلافت زینت و افتخار دادی، اما خلافت برای تو زینت و افتخاری نیست مقام خلافت با خلیفه شدن تو بالا رفت، اما خلافت مقام تو را بالا نبرد، خلافت به تو محتاج تر است از تو به خلافت) بنابر این توجه و اعتقاد به تکلیف الهی و فرع دانستن سایر امور در پذیرش مسؤ ولیت ها، مدیر و فرمانده را از آفات ویرانگر مناصب و جایگاههای فریبنده نجات می دهد و او را مصونیت می بخشد.

چنان که مولای متقیان در فرازی از نامه خویش به اشعث بن قیس فرماندار " آذربایجان " می نویسد:

وَ إِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ وَ أَنْتَ مُسْتَرْعَى لِمَنْ
فَوْقَكَ لَيْسَ لَكَ أَنْ تَفْتَاتَ فِي رَعِيَّةٍ وَ لا تُحَاطِرَ إِلَّا بِوَثِيقَةٍ

و فِي يَدَيْكَ مَالٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنْتَ مِنْ خُزَّانِهِ (64)

(همانا پست فرمانداری برای تو وسیله آب و نان نبوده بلکه امانتی در گردن تو است در دست تو اموالی از ثروت های خدایی بزرگ و عزیز است و تو خزانة دار آنی). جلوه دوازدهم بی رغبتی و عدم دلبستگی به دنیا

فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ
أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (65)

(بعضی مردم کوتاه نظر از خدا تنها تمنای متاع دنیوی کنند؛ آن را از نعمت آخرت نصیبی نیست. بعضی دیگر گویند بار خدایا ما را از نعمتهای دنیا و آخرت هر دو بهره مند گردان و از شکنجه آتش دوزخ نگاه دار هر یک از این دو فرقه (یعنی طالبان دنیا و طالبان عقبی) از نتیجه اعمال خود بهره مند خواهند گشت و خدا به حساب همه زود رسیدگی کند).

در شریعت اسلام، دنیا مزرعه آخرت و پلی است برا عبور انسان قرارگاهی است که قرآن برای آن ارزش و اهمیت قایل شده و به انسان سفارش کرده از آن برای تکامل خویش بهره برد و شکر و سپاس الهی را به جای آورد از نظر اسلام حرکتهای صوفیانه که مبتنی بر ترک دنیا، انزوا طلبی و مذموم دانستن مطلق لذتهای دنیاست، مورد تایید نیست اسلام، اعتقاد کسانی را که گوشه عزلت انتخاب می کنند و در مقام احقاق حق بر نمی خیزند و علیه هیچ ستمی نمی شورند، محکوم می کند و معتقد است که بین دنیا و آخرت خصومتی وجود ندارد، بلکه دنیا زمینه ساز آخرت است و به فرموده امام علی علیه السلام: دنیا، مسجد دوستان خدا، پرستشگاه و مهبط وحی الهی و تجارتخانه اولیاء خداست (66)

اما دنیا با همه اعتبار و مقامی که دارد، قرارگاه موقت است، پلی است که محل بنای خانه ابدی نیست جایگاهی که نباید کرامت و مقام و منزلت و شائن انسان و ارزشهای متعالی انسانی اسیر و برده آن شود قرارگاهی است که هر کس بیشتر از ارزش و اعتبارش به آن بها دهد ماهیت دنیا را نشناخته است.

و لَنِعْمَ دَارٌ مَّن لَّمْ يَرْضَ بِهَا دَارًا وَ مَحَلٌّ مَّن لَّمْ يُوْطِنَهَا مَحَلًّا (67)

(دنیا چه خانه خوبی است برای کسی که آن را جاودانه نپندارد و محل خوبی است برای کسی که آن را وطن قرار ندهد).

إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَّجَازٍ وَ الْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ فَخُذُوا مِنْ مَّوَدِّعِكُمْ (68)

(دنیا سرای گذر و آخرت، خانه جاویدان است پس از گذرگاه خویش برای منزل جاودانه توشه بگیرید).

ضرورت مبارزه همه جانبه با دنیاطلبی و دنیاگرایی و دلدادگی به دنیا امری است بدیهی و مهم که در تعالیم اسلامی و به ویژه در کلمات و سخنان مولا علی (ع) بسیار بر آن تاکید شده است چرا که مولا آن را به معنای رکود و توقف و اسارت می داند و مانع تکامل روحی انسان.

آن "اخلاص مجسم" نه تنها فریب دلبستگی های دنیا را نمی خورد و مفتون زیبایی های دنیا و اسیر جلوه های فرینده آن نمی شود که آن را از خود می راند، به دیده حقارت در آن می نگردد، کوچکش می شمارد و هرگز شایسته دلبستگی و دلدادگی اش نمی داند.

هموست که صریح و روشن در آخرین بخش نامه خود به (عثمان بن حنیف) دنیا را مخاطب قرار می دهد و می فرماید:

فَحَبْلُكَ عَلَى غَارِبِكَ قَدْ انْسَلَّتْ مِنْ مَخَالِكَ وَ أَفَلْتُ مِنْ حَبَائِلِكَ وَ اجْتَنَّبْتُ الدَّهَابَ فِي مَدَاحِضِكَ أَيُّنَ الْقُرُونِ الَّذِينَ عَرَّرْتَهُمْ بِمَدَاعِيكَ أَيُّنَ الْأُمَمِ الَّذِينَ فَتَنَّهُمْ بِزَخَارِفِكَ

اعزبی عنی فوالله لا اذل لک فتستذلینی و لا اسلس لک فتفودینی (69)

(... از من دور شود مهارت را بر پشت تو نهاده و از چنگال های تورهایی یافتم از دام های تو نجات یافته و از لغزشگاه هایت دوری گزیده ام کجایند بزرگانی که به بازیچه های خود فریبشان دادی. از برابر دیدگانم دور شو سوگند به خدا، رام تو نگردم که خوادم سازی و مهارم را به دست تو ندهم که کجا خواهی مرا بکشانی)

نقل است که "ضرارة بن ضميره ضبايي" که از یاران حضرت بود، به شام رفت و چون معاویه او را دید، از حالات امام پرسید ضراره گفت: علی علیه السلام را در حالی دیدم که شب، پرده های خود را افکنده بود او در محراب ایستاده، محاسن را به دست گرفته، چون مار گزیده به خود می پیچید، و محزون می گریست و می گفت:

يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا إِلَيْكَ عَنِّي أَبِي تَعَرَّضْتُ أُمَّ إِلَى تَشَوَّقْتِ لَأَحَانَ حِينُكَ هَيْهَاتَ
عُرَى غَيْرِي لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا فَعَيْشُكَ قَصِيرٌ وَ
خَطْرُكَ يَسِيرٌ

وَ أَمَلِكِ حَقِيرٌ أَهْ مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَ عَظِيمِ الْمَوْرِدِ
(70)

(ای دنیا! ای دنیای حرام! از من دور شو، آیا برای من خودنمایی می کنی؟ یا شیفته من شده ای تا روزی در دل من جای گیری؟ هرگز مباد! غیر مرا بفریب، که مرا در تو هیچ نیازی نیست، تو را سه طلاقه کرده ام تا بازگشتی نباشد. دوران زندگانی تو کوتاه، ارزش تو اندک و آرزوی تو پست است. آه از توشه اندک و درازی راه و دوری منزل و عظمت روز قیامت!)

و نیز سخن کوتاهی دارد که می فرماید:
وَ اللَّهُ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوُنُ فِي عَيْبِي مِنْ عِرَاقِ خَنْزِيرٍ فِي يَدِ مَجْدُومٍ (71)

(به خدا سوگند! این دنیای شما که به انواع حرام آلوده است، در دیده من از استخوان خوکی که در دست بیماری جدا می باشد، پست تر است!)

و باز در خطبه 226 می فرماید:
 وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا عَلَى سَبِيلِ مَنْ قَدْ مَضَى
 قَبْلَكُمْ مِمَّنْ كَانَ أَطْوَلَ مِنْكُمْ أَعْمَاراً وَ أَعَمَرَ دِيَاراً وَ أَبْعَدَ آثَاراً أَصْبَحَتْ أَصْوَاتُهُمْ
 هَامِدَةً

وَ رِيَاخُهُمْ رَاكِدَةً وَ أَجْسَادُهُمْ بَالِيَةً وَ دِيَارُهُمْ خَالِيَةً وَ آثَارُهُمْ عَافِيَةً فَاسْتَبَدُّوا
 بِالْقُصُورِ الْمَشِيدَةِ وَ النَّمَارِقِ الْمُمَهَّدَةِ الصُّحُورِ وَ الْأَحْجَارِ الْمُسَنَّدَةِ
 وَ الْقُبُورِ اللَّاطِنَةِ الْمُلْحَدَةِ الَّتِي قَدْ بُنِيَ عَلَى الْخَرَابِ فَنَاوَاهَا وَ شِيدَ بِالنُّرَابِ
 بِنَاوَاهَا فَمَحَلَّهَا مُقْتَرِبٌ وَ سَاكِنُهَا مُعْتَرِبٌ بَيْنَ أَهْلِ مَحَلَّةٍ مُوحِشِينَ
 وَ أَهْلِ فَرَاعٍ مُتَشَاعِلِينَ لَا يَسْتَأْنِسُونَ بِالْأَوْطَانِ وَ لَا يَتَوَاصِلُونَ تَوَاصِلَ
 الْجِيرَانِ عَلَى مَا بَيْنَهُمْ مِنْ قُرْبِ الْجَوَارِ

(ای بندگان خدا! بدانید شما و آنان که در این دنیا زندگی می کنید، بر همان راهی می روید که گذشتگان پیمودند! آنان زندگانی شان از شما طولانی تر، خانه های شان، و آثارشان از شما بیشتر بود که ناگهان صدایشان خاموش، وزش بادهای در سرزمین شان ساکت، اجسادشان پوسیده، سرزمین شان خالی و آثارشان ناپدید شد! قصرهای بلند و محکم و بساط عیش و بالش های نرم را به سنگ ها را آجرها و قبرهای به هم چسبیده تبدیل کردند: گورهایی که بنای آن بر خرابی و با خاک ساخته شده است. گورها به هم نزدیک اما ساکنان آنها را از هم دور غریبند. در وادی وحشتناک به ظاهر آرام اما گرفتارند. نه در جایی که وطن گرفتارند انس می گیرند و نه با همسایگان ارتباط دارند. در صورتی که با یکدیگر نزدیک و در کنار هم جای دارند.)

نبا براین باید گفت دنیایی که در اسلام مورد نکوهش است، آن دنیایی است که به صورت فریبنده ای دین و معنویات و ارزش ها را از دست انسان می گیرد و انسان را به پرستش خود و او می دارد، موجب و غرور و تکبر و فخر انسان می شود و حق را در پای شهوات قربانی می کند.

مولوی تمثیلی زیبا دارد او دنیا را مانند حمای می داند که دو چهره دارد.

چهره ای داخل حمام که محل شستشوی بدن است و چهره ای خارج حمام که کثافات و چرکها در زباله دان ها است. دنیا پرستان زنبیل های کثافات را می کشند و به دیگری فخر می فروشند. اما عده ای فارغ از این غوغا به تطهیر خویش مشغولند.

و اما سخنی دیگر از مولای متقیان که خطاب به فرزند دلبنده خویش امام حسن مجتبی (علیه السلام) نگاشته اند:

فَأَيُّهَا أَهْلَهَا كِلَابٌ عَاوِيَةٌ وَ سِبَاعٌ ضَارِيَةٌ يَهْرُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ وَ يَأْكُلُ عَزِيْزَهَا دَلِيْلَهَا وَ يَفْهَرُ كَبِيْرَهَا صَغِيْرَهَا نَعْمٌ مُّعَقَلَةٌ وَ أُخْرَى مُهْمَلَةٌ قَدْ أَضَلَّتْ عُقُوْلَهَا

وَ رَكِبَتْ مَجْهُوْلَهَا سُرُوْحٌ عَاهَةٌ بِوَادٍ وَ عَثَّ لَيْسَ لَهَا رَاعٍ يُقِيْمُهَا وَ لَا مُسِيْمٌ يُسِيْمُهَا (72)

(همانا دنیا پرستان چونان سگ های درنده، عوعوکنان، برای دیدن صید در شتابند. برخی به برخی دیگر هجوم می آورند. نیرومندشان، ناتوان را می خورد و بزرگ ترها کوچک ترها را. یا چونان شترانی هستند که برخی از آنها پای بسته و برخی دیگر در بیابان رها شده که را گم کرده و در جاده های نامعلومی در حرکتند و در وادی پر از آفت ها و شنزاری که حرکت با کندی صورت می گیرد، گرفتارند: نه چوپانی دارند که به کارشان برسد و نه چراننده ای که به چرا گاهشان برسد.)

جلوه سیزدهم مراقبت از بیت المال

عده ای گرد امام علی (علیه السلام) جمع شدند و گفتند: مردم به دنیا و ظواهر آن دل بسته اند. معاویه نیز از این فرصت استفاده کرده و با هدایا و پول های فراوان آنها را به سوی خویش می خواند. بهتر است شما هم از اموال عمومی به آنه ببخشید تا به تو گرایش پیدا کنند، امام فرمود:

أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِيَتْ عَلَيْهِ وَ اللَّهُ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَ مَا أَمْ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا
 لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَ إِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ الْأَوْ إِنِّي إِعْطَاءَ الْمَالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْدِيرٌ وَ إِسْرَافٌ وَ هُوَ يَرْفَعُ صَاحِبَهُ فِي الدُّنْيَا وَ يَضَعُهُ فِي الْأُخْرَةِ

وَ يُكْرِمُهُ فِي النَّاسِ وَ يُهِينُهُ عِنْدَ اللَّهِ وَ لَمْ يَضَعْ امْرُؤٌ مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَ لَا عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ إِلَّا حَرَمَهُ اللَّهُ شُكْرَهُمْ وَ كَانَ لِغَيْرِهِ وَ دُهُمُ
 فَإِنْ زَلَّتْ بِهِ النُّعْلُ يَوْمًا فَاحْتِجَ إِلَى مَعُونَتِهِمْ فَشَرُّ خَلِيلٍ وَ الْأَمُّ حَدِيثٍ (73)

(آیا به من دستور می دهید برای پیروزی خود، از جور و ستم دباره امت اسلامی که بر آنها ولایت دارم، استفاده کنم؟ به خدا سوگند، تا عمر دارم و شب و روز برقرار است و ستارگان از پی هم طلوع و غروب می کنند، هرگز چنین کاری نخواهم کرد! اگر این اموال از خودم بود، به گونه ای مساوی در میان مردم تقسیم می کردم تا چه رسد که جزو اموال خداست! آگاه باشید! بخشیدن مال به آنها که استحقاق ندارند، زیاده روی و اسراف است. ممکن است در دنیا مقام بخشنده آن را بالا برد، اما در آخرت پست خواهد کرد. در میان مردم ممکن است گرامی اش بدانند، اما در پیشگاه خدا خوار و ذلیل است. کسی مال اش را در راهی که خدا اجازه نفرمود مصرف نکرد و به غیر اهل آن نپرداخت جز آنکه خدا او را از سپاس آنان محروم فرمود و دوستی آنها را متوجه دیگری ساخت. پس اگر روزی بلغزد و محتاج کمک آنان گردد بدترین رفیق و سرزنش کننده ترین دوست خواهند بود.)

و نیز در دومین روز خلافت خویش در سخنانی فرمود:

وَ اللَّهُ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِنَّ النِّسَاءَ وَ مُلِكَ بِهِنَّ الْأَمْوَالُ لَرَدَدْتُهُ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مِنْ ضَاقٍ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ (74)

(به خدا سوگند، بیت المال تاراج شده را هر کجا که بیابم به صاحبان اصلی آن باز می گردانم، گرچه با آن ازدواج کرده یا کنیزانی خریده باشند؛ زیرا در عدالت

گشایش برای عموم است و آن کس که عدالت بر او گران آید، تحمل ستم بر او سخت تر است.)

در جای دیگر دارد که یکی از یاران امام (عبدالله بن زمعنه) در خواست مالی داشت. امام فرمود: **إِنَّ هَذَا الْمَالَ لَيْسَ لِي وَلَا لَكَ وَإِنَّمَا هُوَ فِئَةٌ لِلْمُسْلِمِينَ وَجَلْبُ أَسْيَافِهِمْ فَإِنْ شَرَكْتَهُمْ فِي حَرْبِهِمْ كَانَ لَكَ مِثْلُ حَظِّهِمْ وَإِلَّا فَجَنَازَةٌ أُبْدِيهِمْ لَا تَكُونُ لِغَيْرِ أَقْوَاهِهِمْ** (75)

(این اموال که می بینی نه مال من و نه از آن توست. غنیمتی گردد آمده از مسلمانان است که با شمشیرهای خود به دست آورده اند. اگر تو در جهاد همراهشان بودی، سهمی چونان سهم آنان داشتی، و گرنه دسترنج آنان خوراک دیگران خواهید بود.)

پیدا است که هرگز نباید از علی (علیه السلام) انتظاG داشت برای جلب رضایت دیگران به پاس ستایش و تملق چاپلوسان، حقوق بیت المال را به ناحق در اختیار کسی قرار دهد یا با مدارا و چشم پوشی و تساهل، اجازه چنین عملی را به کارگزان خویش دهد. به زعم آن عصاره تقوا و دل داده حق، انسانها در دریافت حق و حقوق خویش تفاوتی با یکدیگر ندارند و مدعیان دروغینی که طالب حقوق بیشتری هستند، راه به جایی نمی برند، حضرت به یکی از فرمانداران می نویسد:

بَلِّغْنِي عَنْكَ أَمْرٌ إِنْ كُنْتَ فَعَلْتَهُ فَقَدْ أَسْحَطْتَ إِلَيْهِكَ وَ عَصَيْتَ إِمَامَكَ أَنْتَ تَقْسِمُ فِئَةً الْمُسْلِمِينَ الَّذِي حَازَتْهُ رِمَاحُهُمْ وَ خَيْبُولُهُمْ وَ أَرِيقَتَ عَلَيْهِ دِمَاؤُهُمْ فِيمَنْ اعْتَمَاكَ مِنْ أَعْرَابِ قَوْمِكَ فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَئِنْ كَانَ ذَلِكَ حَقًّا لَتَجِدَنَّ لَكَ عَلَيَّ هَوَانًا وَ لَتُخْفَنَّ عِنْدِي مِيرَانًا فَلَا تَسْتَهِنَنَّ بِحَقِّ رَبِّكَ وَ لَا تُصْلِحْ دُنْيَاكَ بِمَحْقِ دِينِكَ فَتَكُونَنَّ مِنَ الْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا أَلَا وَ إِنْ حَقَّ مِنْ قَبْلِكَ وَ قَبْلَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي قِسْمَةِ هَذَا الْفَيْءِ سِوَاءَ يَرِدُونَ عِنْدِي عَلَيْهِ وَ يَصْدُرُونَ عَنْهُ (76)

(گزارشی از تو به من دادند که اگر چنان کرده باشی، خدای خود را به خشم

آورده ای و امام خویش را نافرمانی کرده ای. خبر سید که تو غنیمت مسلمانان را که نیزه ها و اسب هایش گرد آورده و با ریخته شدن خون هایشان، به دست آمده، به اعرابی که خویشاوندان تو و تو را برگزیده اند، می بخشی! به خدایی که دانه را شکافت و پدیده ها را آفرید، اگر این گزارش درست باشد، در نزد من خوار شده و منزلت تو سبک گردیده است! پس حق پروردگارت را سبک مشمار و دنیای خود را با نابودی دین آبا نکن که زیانکارترین انسانی. آگاه باش، حق مسلمانی که نزد من یا پیش تو هستند، در تقسیم بیت المال مساوی است. همه باید نزد من آیند و سهم خود را از من گیرند.)

و نیز در جای دیگر می فرماید:

فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَىٰ خِيَانَةٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا
عِنْدَكَ أَخْبَارُ عِيُونِكَ اِكْتَفَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِدًا فَبَسَطْتَ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ فِي بَدَنِهِ وَ
أَخَذْتَهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّةِ وَ وَسَمْتَهُ بِالْخِيَانَةِ وَ قَلَدْتَهُ عَارَ
النُّهْمَةِ

(اگر یکی از آنان دست به خیانت زد و گزارش جاسوسان تو هم آن خیانت را تاءید کرد، به همین مقدار گواهی قناعت کن و، او را با تازیانه کیفر کن و آنچه از اموال که در اختیار دارد از او باز پس گیر. سپس او را خواردار و خیانتکار شمار و طوق بدنامی به گردنش بیفکن.)

جمله معروفی نیز از امام در خصال (شیخ صدوق) است که اوج دقت و ظرافت و مراقبت آن انسان برجسته و آن امام همام را نشان می دهد:

اءَدْفُوا أَقْلَامَكُمْ وَ قَارِبُوا بَيْنَ سَطُورِكُمْ وَ احْذِفُوا عَنْ فُضُولِكُمْ وَأَقْصِدُوا
قَصْدَ الْمَعَانِي وَ إِيَّاكُمْ وَ الْأَكْثَارَ فَإِنَّ أَمْوَالَ الْمُسْلِمِينَ لَا تَحْتَمِلُ الْأَعْضَارَ

(نوک قلمهایتان را نازک کنید و فاصله بین خطوطتان را کم کنید و از زیاده گویی بپرهیزید و لب معنی و مقصد اصلی را

بنویسید. از مطالب اضافی پرهیز کنید که بیت المال مسلمین تاب تحمل ضرر ندارد.)
حیف و میل بیت المال و آسان گیری نسبت به مصرف آن، اندیشه خطرناکی است که متاسفانه برخی افراد به سادگی به آن تن می دهند. حال آنکه حقوق مردم امانتی است سترگ که آنها وظیفه ای جز نگهبانی و امانت داری ندارند. آنکه شانی بالاتر برای خود قایل است و خویش را حاکم و مالک اموال عمومی و بیت المال می داند، انسان ضعیفی است که روز باز خواست را نادیده گرفته است.

مقام معظم رهبری در بخشی از پیام نوروزی سال 1380 خود می فرماید:

(هر کس بیت المال مسلمین را ملک خود به حساب آورد یا به زبان بگوید و یا اگر نمی گوید، در عمل این طور وانمود کند که ما این قدرها حق داریم و با بیت المال مثل اموال شخصی خود رفتار کند یا بخورد یا ببخشد یا در راه اغراض شخصی از آن استفاده کند نمی تواند دنباله رو علی (علیه السلام) به حساب بیاید.)

حکایت جالبی است از علی بن ابی رافع که بی تردید دلباختگان مولای متقیان علی (علیه السلام) را به تامل و اندیشه وامی دارد و عمل به رهنمودهای آن وجود مقدس را هموار می سازد:

علی بن ابی رافع می گوید: زمانی که من مسوول و کاتب بیت المال علی (علیه السلام) بودم، گردن بند مرواریدی از جنگ بصره به بیت المال باقی مانده بود. روزی از طرف دختر امیرالمومنین، شخصی نزد من آمد و در خواست کرد که آن گردن بند را به صورت (عاریه مضمونه مردوده) (ضمانت دار که برگرداند) به ایشان بدهم و دختر امام در روز عید قربان از آن استفاده

کند. من نیز گردن بند را تحویل دادم تا پس از سه روز برگرداند. اما امیرالمؤمنین آن را نزد دخترش دید و شناخت. آنگاه مرا احضار کرد و گفت: ای ابی رافع به مسلمین خیانت می کنی؟

به ایشان گفتم: پناه بر خدا می برم از این که به مسلمین خیانت کنم. فرمود پس چگونه گردن بندی را که در بیت المال مسلمین بود، بدون اجازه من و رضایت مردم به دختر من عاریه دادی؟ گفتم: ای امیرالمؤمنین! او دختر شماسست و در خواستی از من کرد و من اجابت کردم، در حالی که عاریه بود و من هم ضمانت کردم که بر عهده خود باشد که آن را سالم به خزانه باز گردانم. فرمود: همین الان آن را بر گردان و وای بر تو اگر چنین چیزی تکرار شود، در آن صورت تو و گیرنده آن را مجازات می کنم. سپس فرمود:

لَوْ كَانَتْ أَعْخَدُ الْعَقْدِ عَلَى غَيْرِ عَارِيَةٍ مَّضْمُونَةٍ مَّرْدُودَةٍ لَكَانَتْ إِذَا أَوَّلَ هَاشِمِيَّةٍ قَطَعَتْ يَدَهَا فِي سِرْقَةٍ (77)

اگر (دخترم) آن را به صورت (عاریه مضمونه مردوده) نگرفته بود، اول هاشمیه ای بود که به جرم دزدی دستش را قطع می کردم.

ابن ابی رافع می گوید: همان لحظه، دختر امام گردن بند را باز گرداند و من آن را در جای خود قرار دادم. (78)

جلوه چهاردهم پرهیز از دریافت هدیه

تردیدی نیست که بخشش و سخاوت و رسم هدیه دادن خصلتی است بسیار پسندیده و نیکو که تاءثیر شگرفی در تاءلیف قلوب، رفع نابسامانی های اجتماعی و بر طرف کردن مشکلات جامعه اسلامی دارد و از جمله اموری است که در اسلام به آن توجه و سفارش فراوانی شده است.

اصولا در تعالیم اسلامی، سرمایه های خدادادی و امکانات مادی، ابزاری است برای آزمایش و میزان و معیاری است برای سنجش تقوا و دیانت و خدا محوری انسانها. آنها که مال و ثروت خویش را احتکار و حبس نمی کنند و با سخاوت و بخشش به هموعان خویش نیز می اندیشند، در حقیقت مروج سنت های حسنه و عامل محبت و صمیمت در اجتماع هستند. امام علی (علیه السلام) می فرماید:

السَّخَاءُ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ وَ يُزَيِّنُ الْأَخْلَاقَ (79)

(سخاوت موجب جلب محبت افراد شده و اخلاق انسانها را می آراید.)

و در جای دیگر دارد که:

وَ إِذَا أُسْدِيَتْ إِلَيْكَ يَدٌ فَكَافِيهَا بِمَا يُرَبِّي عَلَيْهَا وَ الْفَضْلُ مَعَ ذَلِكَ لِلْبَادِي (80)

(و چون به تو احسان کردند، بیشتر از آن ببخش، به هر حال پاداش بیشتر از آن آغاز کننده است.)

تاریخ اسلام سرشار است از مصادیق ارزنده ای که حکایتگر برجستگی شخصیت علی (علیه السلام) و نشانگر روح متعالی انسانی است که دغدغه دستگیری مستمندان و ایتام و کمک به درماندگان و محرومان دارد.

نقل شده است که امیر مومنان (علیه السلام) برای مردی پنج بار خرما فرستاد. شخصی، از روی اعتراض گفت: او چیزی از تو

تقاضا نکرد، وانگهی یک بار، او کفایت می کند. امیرمومنان (علیه السلام) با تندی فرمود:

لَا كَثْرَ اللَّهِ فِي الْمُؤْمِنِينَ ضَرَّتْكَ، أُعْطِيَ أَنَا وَ تَبَخَّلُ أَنْتَ. (81)

(خداوند مثل تو را در میان مومنان، زیاد نکند. من می بخشم ولی تو بخل می ورزی.)

با این همه، موضوع اساسی مورد نظر در این بخش، تاءکید بر عدم سوء استفاده از این نعمت خدادادی است. هدیه دادن و بخشش از آن گونه کارهایی است که بسیاری از انسانها نادرست و آزار دهنده از آن استفاده می کنند. در حقیقت، گاه ابزاری می شود برای پرداخت رشوه و ترویج فزاینده نفاق، رذایل اخلاقی، نابسامانی و ناهنجاری های ویرانگر اجتماعی که به وسیله آن گروهی تلاش می کنند حقی را ناحق کنند، مظلومی را سرافکننده سازند و حقوق اجتماعی مردم محروم را لگدمال کنند.

نوع مقابله علی (علیه السلام) با این پدیده زشت برای مدیران جامعه امروز ما بسیار آموزنده است. در نظر علی (علیه السلام) عمل رشوه دادن آن قدر ناپسند و خطرناک است که بدون اغماض با عامل آن برخورد می کند و روش تند و صریحی را برای مقابله بر می گزینند. داستان معروف (اشعث بن قیس) از مصادیق بارزی است که باید مورد توجه کارگزاران جامعه اسلامی قرار گیرد. امام خود در یکی از سخنرانی هایش در شهر کوفه و در دوران زمامداری به آن اشاره می کند و می فرماید:

طَارِقٌ طَرَقَنَا بِمَلْفُوفَةٍ فِي وَعَائِهَا وَ مَعْجُونَةٍ شَنِئْتُهَا كَأَنَّمَا عُجِنَتْ بِرِيقِ حَيَّةٍ أَوْ قَبِيئَةٍ فَقُلْتُ أَمْ صَلَّةٌ أَمْ زَكَاةٌ أَمْ صَدَقَةٌ

فَذَلِكَ مُحَرَّمٌ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَقَالَ لَا ذَا وَ لَا ذَاكَ وَ لَكِنَّهَا هَدِيَّةٌ
فَقُلْتُ هَبْلُوكَ الْهَبُولُ أَعْزَبَ دِينِ اللَّهِ أَلَيْسَ لِي أَخْبَطُ أَنْتَ أَمْ دُو جِنَّةٍ أَمْ

تَهْجُرُ (82)

(شب هنگام کسی به دیدار ما آمد و ظرفی سر پوشیده پر از حلوا داشت. معجونی در آن ظرف بود. چنان از آن متنفر شدم که گویی آن را با آب دهان ما رسمی، یاقی کرده آن مخلوط کرده اند! به او گفتم هدیه است؟ یا زکات یا صدقه؟ که این دو بر ما اهل بیت پیامبر (صل الله علیه واله) حرام است. گفت: نه، نه زکات است نه صدقه، بلکه هدیه است. گفتیم: زنان بچه مرده بر تو بگیرند، آیا از راه دین وارد شدی که مرا بفربیی؟ یا عقلت آشفته شده یا جن زده شده ای؟ یا هذیان می گویی؟)

همان طور که مشخص است، تنیدی برخوردار علی (علیه السلام) از یک سو به خاطر اشعث و از سوی دیگر به این دلیل است که علی زمامدار و رهبر جامعه اسلامی است. امیرمومنان و خلیفه مسلمین است. یعنی در جایگاهی است که افراد با طمع به صاحب آن مقام نزدیک می شوند و ممکن است هدایای آن با انگیزه های غیر الهی همراه باشد. در واقع باید اذعان داشت که هدیه از جانب هر کس باشد برای مدیر و مسوول خطر آفرین است و به نظر می رسد آنکه در مسند کاری قرار دارد، باید تا زمان پایداری مسوولیتش از گرفتن هدیه امتناع ورزد؛ زیرا به رشوه نزدیک است و احتمال آلودگی آن بسیار.

امام علی (علیه السلام) در یکی از خطبه ها که در آن صفات یک رهبر عادل را بیان می کند، فرماندار خود را از انتخاب رشوه خوار در امور حکومت بر حذر می دارد:

و لَا الْمُرْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ وَيَقْفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاتِعِ (83)

(و رشوه خوار در قضاوت نمی تواند امام باشد، زیرا که برای داوری با رشوه گرفتن، حقوق مردم را پایمال و حق را به صاحبان آن نمی رساند.)

و در نامه ای به فرماندهان لشکر اسلام می فرماید:

فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ مَنَعُوا النَّاسَ الْحَقَّ فَاسْتَرَوْهُ وَأَخَذُوهُمْ بِالْبَاطِلِ فَاقْتَدَوْهُ (84)

همانا ملت های پیش از شما به هلاکت رسیدند، بدان جهت که حق مردم را نپرداختند، پس دنیا را با رشوه دادن به دست آوردند و مردم را به باطل بردند و آنان اطاعت کردند.

بنابراین پرهیز از گرفتن (هدیه) در دوره مدیریت و مسؤ ولیت، خصلت نیکویی است که دارند آن برخوردار از شائن و مقام والا و عقل و ایمان برجسته است. زیرا او نیک دریافته است که هدیه به مسؤ ول، انتظارات هدیه دهنده را افزایش می دهد، دریافت کننده آن را در موضع تهمت قرار می دهد و به عنوان یک عادت ناپسند به همه افراد و گروهها سرایت می کند و نهایتا موجبات تلبیس و تملق و تضييع حقوق را فراهم می سازد.

جلوه پانزدهم نظارت و ارزیابی

نظارت و ارزیابی از ارکان حکومت داری امام علی (علیه السلام) است. از دیدگاه حضرت، چون مدیران و کارگزاران، همواره در معرض لغزش و خطا هستند، باید تحت نظر و مراقبت باشند تا سودجویان و فرصت طلبان، مسؤ ولیت و منصب را میدان تاخت و تاز امیال و خواسته هی نامشروع خویش قرار ندهند.

امام علی (علیه السلام) به شیوه های مختلف، رفتار و نحوه عمل مأمورینش را ارزیابی می کرد و در صورت مشاهده تخلف به سرعت و صراحت با آن برخورد می کرد. در توصیه های آن حضرت به کارگزاران نیز بخشی به این امر اختصاص دارد. امام، از

آنها می خواهد که ضمن ارشاد و انذار مردم و پیشگیری از تخلف افراد و گروهها، بر کار آنها نظارت کنند و با واقعیت نگری به ارزشیابی رفتار آنها بپردازند:

ثُمَّ تَفَقَّدَ أَعْمَالَهُمْ وَ ابْعَثَ الْعُيُونَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقِ وَ (85) الْوَفَاءِ

(سپس رفتار کارگزاران را بررسی کن و جاسوسانی راستگو و وفا پیشه بر آنان بگمار که مراقبت و بازرسی پنهانی تو از کار آنان، سبب امانت داری و مهربانی آنان با رعیت خواهد شد.)

و در جای دیگر دارد که:

وَ اجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلًا تَأْخُذُهُ بِهِ فَإِنَّهُ أَحْرَىٰ أَلَّا يَتَوَكَّلُوا فِي خِدْمَتِكَ (86)

(کار هر کدام از خدمتکارانت را معین کن که او را در برابر آن کار مسؤو و بدانی که تقسیم درست کار سبب می شود کارها را به یکدیگر وانگذارند و در خدمت سستی نکنند.)

اگر در اداره جامعه اسلامی از نظارت که پشتوانه موثری در اداره امور است، استفاده مناسب شود و برای این کار، افراد امین و مورد اعتماد برگزیده شوند، میزان جرم و تخلف به مراتب کاهش می یابد، امنیت و آرامش برقرار می گردد و موجب انتخاب افراد صالح و شایسته خواهد شد. حضرت در فرازی از عهد نامه مالک اشتر، پس از ذکر ویژگی نظامیان و ضرورت انتخاب بهترین ها، می فرماید:

اعْرِفْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا أَوْلَىٰ (87)

(در یک ارزشیابی دقیق، رنج و زحمات هر یک از آنان را شناسایی کن.)
و یا آنجا که می فرماید:

ثُمَّ انظُرْ فِي أُمُورِ عَمَّا لِكَ فَاسْتَعْمِلْهُمْ اخْتِيَارًا (88)

(...سپس در امور کارمندان بیندیش و پس از آزمایش به کارشان بگمار).
امروزه یکی از معضلات بزرگ اجتماعی جامعه ما عدم بهره برداری صحیح از این

ابزار بسیار مهم و ضروری است. عامل مهمی که گاه مورد مخالفت و یا کارشکنی افراد و گروهها قرار گرفته و با ناکامی و شکست مواجه شده است، حال آن که نظارت و بازرسی برای شناخت آفات و بیماریها و سپس بر طرف کردن سستی ها و ضعفها است. چنان که پیامبر گرامی اسلام و امام علی (علیه السلام) نیز علی رغم آنکه افراد مورد اعتمادشان را برای فرماندهی سپاه اسلام انتخاب می کردند، اما برای بررسی وضعیت همان فرماندهان، ناظر و بازرس می گمارند و می خواستند تامسایل را به آنها گزارش کنند.

امام رضا (علیه السلام) می فرماید:
كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا بَعَثَ جَيْشًا فَاتَّهُمْ أَمِيرًا بَعَثَ مَعَهُ مِنْ ثِقَاتِهِ مَنْ يَتَجَسَّسُ لَهُ
خَبْرَهُ (89)

پیامبر هرگاه لشکری را می فرستاد و بر آنها امیری می گمارد شخص مورد اعتمادی را نیز می فرستاد تا اخبار آن امیر را به پیامبر گزارش دهد. بی گمان آن کس که به حضور ناظر آگاه است بیشتر مراقبت می کند و وظایف خویش را شایسته تر انجام می دهد.

جلوه شانزدهم حسن تدبیر و مدیریت

بنابر آنچه که از سیره نبوی و آموزه های ائمه اطهار (علیهم السلام) به ما رسیده است، اسلام اهمیت ویژه ای برای چگونگی اداره امور مسلمین و حسن تدبیر رهبران جامعه اسلامی قایل است، زیرا شیوه رهبری و مدیریت تاءثیر مستقیم و نقش تعیین کننده ای در نحوه سلوک و زندگی مردم و پیشرفت مقاصد حکومت دارد. پیامبر گرامی اسلام که یک حکومت بی نظیر و برخوردار از ویژگی های منحصر به فرد را پایه ریزی کرده بود، در تمام

مراحل رسالت خویش با بهره گیری از تعالیم وحی، به سامان دهی امور مسلمین می پرداخت و همواره آماده ترین افراد را برای فرماندهی و مدیریت بر مسائل مختلف جامعه بر می گزید و اگر یکی از اصحاب او فاقد کفایت و توانایی لازم بود به صراحت آن را بیان می کرد و او را از پذیرش مسؤ ولیت منع می فرمود. چنان که به ابوذر غفاری که بسیار هم به او علاقه مند بود⁽⁹⁰⁾ فرمود:

يا أَبَدْرُ إِنِّي أَعْجِبُ لَكَ مَا أَعْجِبُ لِنَفْسِي إِنِّي أَرَاكَ ضَعِيفًا لَا تَأْمُرُونَ عَلَيَّ
اَتَّيْنِ وَ لَا تُؤَلِّينَ مَالَ الْيَتِيمِ. ⁽⁹¹⁾

ابوذر من همانطور که خودم را دوست دارم تو را نیز دوست دارم. تو را ضعیف می بینم از اینکه حتی بر دو نفر امارت کنی و یا مسؤ ولیت مال یتیم را بپذیری.

و نیز نقل شده است که ابوذر به پیامبر گفت: **یا رسول الله (الا تستعملنی)** آیا ما را به کاری نمی گماری؟ حضرت دست به شانه او زد و با مهربانی فرمود:

إِنَّهَا أَمَانَةٌ وَ الْأَمَانَةُ ثَقِيلَةٌ وَ إِنَّهَا فِي الْأَخْرَةِ خِزْيٌ وَ نَدَامَةٌ إِلَّا مَنْ أَخَذَهَا
بِحَقِّهَا وَ آدَى الَّذِي عَلَيْهِ فِيهَا. ⁽⁹²⁾

مسؤ ولیت ها از امانتهای سنگین خداست، و در آخرت موجب و خواری پشیمانی است مگر برای که قابلیت و شایستگی اش را داشته باشند و حق آن ادا کنند.

معنی سخن پیامبر این است که آن حضرت از یک سو نسبت به یاران و همراهانش، شناخت عمیق و دقیق داشت و از دیگر سوی انگیزه الهی موجب می شد بدون تامل و تعارفات معمول از واگذاری مسؤ ولیت به نزدیک ترین و خالص ترین یارانش نیز امتناع ورزد.

اما آنچه در مورد دوران 23 ساله رسالت پیامبر گفتنی است، اعتماد و اعتقاد فراوان آن حضرت به شایستگی های مولای

متقیان علی (علیه السلام) در عرصه های مختلف بود.

علی (علیه السلام) برای پیامبر (صل الله علیه واله) یاوری صدیق و کوشا بود که همواره در لحظات خطر و بحران پایان ناپذیر، مسؤ ولیت صیانت از اسلام به او سپرده می شد.

چنان که اعلام جانشینی مولای متقیان توسط پیامبر (صل الله علیه واله) دقیقا ناشی از این اعتقاد بود که خاتم النبیین، او را از میان تمامی اصحاب و بزرگان اسلام شایسته ترین فرد برای رهبری مسلمانان می دانست. (93)

امام علی (علیه السلام) نیز که در مکتب پیامبر پرورش یافته بود، آنگاه که حاکمیت اسلامی را پذیرا شد، فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ (94)

ای مردم! سزاوارترین اشخاص به خلافت، آن کسی است که در تحقق حکومت نیرومندتر و در آگاهی از فرمان خدا داناتر باشد.

و در تمامی فرمان های خود به کارگزاران، دستور العمل هایی را در زمینه های مختلف صادر می فرمود که حکایت از اعتقاد راسخ آن وجود ارزنده به اصل (حسن تدبیر و مدیریت) در اجرای حدود الهی و پایداری ارزشهای اسلامی بود. و در این راستا به استفاده حاکمان اسلامی از افراد صلاحیت دار تاءکید می فرمود:

لَا تَقْبَلَنَّ فِي اسْتِعْمَالِ عُمَالِكَ وَ أَمْرَائِكَ شَفَاعَةَ إِلا شَفَاعَةَ الْكِفَايَةِ وَالْأَمَانَةِ

(در به کارگیری کارمندان و امیران، هیچ شفاعتی را قبول نکن مگر شفاعت کفایت و امانت.)

و نیز می فرماید:

وَ اجْعَلْ لِرَأْسِ كُلِّ أَمْرٍ مِنْ أُمُورِكَ رَأْسًا مِنْهُمْ لَا يَقْهَرُهُ كَبِيرُهَا وَ لَا يَنْشَتُّ عَلَيْهِ كَثِيرُهَا (95)

برای هر یک از کارهایت سرپرستی برگزین
که بزرگی کار بر او چیرگی نیابد و
فراوانی کا او را در مانده نسازد.

فَإِنَّ الْوَالِيَّ إِذَا اخْتَلَفَ هَوَاهُ مَنَعَهُ ذَلِكَ كَيْرًا مِنَ الْعَدْلِ (96)

اگری رای و اندیشه زمامدار دچار
دگرگونی شود، او را از اجرای عدالت
بسیار باز می دارد.

در نظر علی (علیه السلام) ایمان و
اعتقاد، و شرط لازم برای اداره جامعه است
اما تحقیقا شرط کافی نیست، او به
کارگزاری اعتماد دارد که ضمن داشتن تقوا
و دیانت، دارای خصلت های مورد نظر او
نیز باشد و در مقابل حاکم اسلامی پاسخگو
باشد. زیرا مولای متقیان همواره بر
عملکرد کارگزارانش نظارت دارد، از ضعف
ها و نواقض چشم پوشی نمی کند و جامعه را
به دست اما و اگرها نمی سپارد. چنان که
(محمد بن ابی بکر) را به دلیل ناتوانی
در سامان بخشیدن و پایدار ساختن حکومت
مصر عزل کرد (97) و مالک اشتر را به عنوان
جانشین او راهی آن دیار کرد. امام بعد
طی نامه ای به (محمد بن ابی بکر) دلیل
این کار را اینگونه بیان کرد:

فَقَدْ بَلَغَنِي مَوْجِدُكَ مِنْ تَسْرِيحِ الْأَشْتَرِ إِلَى عَمَلِكَ

وَ إِنِّي لَمْ أَفْعَلْ ذَلِكَ اسْتِئْطَاءً لَكَ فِي الْجَهْدِ

وَ لَا ارْتِيَاداً لَكَ فِي الْجِدِّ وَ لَوْ نَزَعْتُ مَا تَحْتِ يَدِكَ مِنْ سُلْطَانِكَ

لَوْلَيْتُكَ مَا هُوَ أَيْسَرُ عَلَيْكَ مَثُونَةً وَ أَعْجَبُ إِلَيْكَ وَ لَآيَةً (98)

به من خبر داده اند که از فرستادن
اشتر به سوی محل فرمانداری ات، ناراحت
شده ای. این کار را به دلیل کند شدن و
سهل انگاری ات یا انتظار کوشش بیشتری از
تو انجام ندادم، اگر تو را از فرمانداری
مصر عزل کردم، فرماندار جایی قرار دادم
که اداره آنجا بر تو آسان تر و حکمت تو
در آن سامان، خوش تر است.

پس از شهادت (محمد بن ابی بکر) (99) علی
رغم آنکه امام بسیار محزون و ناراحت بود

اما نگرانی خویش را نسبت به حکومت مصر بازگو کرد و فرمود:

ذَٰرَدْتُ تَوَلِيَّةَ مِصْرَ هَاشِمِ بْنِ عُنْبَةَ وَ لَوْ وَاَلَيْتُهُ اِيَّاهَا لَمَّا خَلَّى لَهُمُ الْعُرْصَةَ وَ لَا اَنْهَزَهُمُ الْفُرْصَةَ بِلَا دَمٍ لِمَحْمَدِ بْنِ اَبِي بَكْرٍ فَلَقَدْ كَانَ اِلَيَّ حَبِيْبًا وَ كَانَ لِي رَبِيْبًا (100)

می خواستم هاشم بن عتبه را فرماندار مصر کنم، اگر او را انتخاب می کردم میدان را بر دشمنان خالی نمی گذارد و به عمروعاص و لشکریانش فرصت نمی داد. نه اینکه بخواهم محمد بن ابی بکر را نکوهش کنم. که او مورد علاقه و محبت من بوده و در دامنم پرورش یافته بود.

بنابراین با توجه به آنچه که آمد باید گفت: اولاً مدیران نباید برای تغییر و تحولات در مجموعه خویش و تغییر مسؤ ولیت زيردستان، اسير تعارفات و احساسات سطحی شوند بلکه باید بی هیچ نگرانی افراد شایسته و کار آمد را جایگزین مدیران ضعیف و ناتوان کنند تا آسیب پذیری جامعه به پایین ترین حد خود برسد و ثانیاً آنان که جای خویش را افراد شایسته تر می دهند نباید تغییر پست و مقام بر آنها گران و دشوار آید و عکال العمل ناشایست انجام دهند. اینکه (ابوذر غفاری) از پست و مقام بی بهره است اما منزلت خویش را فراموش نمی کند و تا آخرین لحظه، گرد وجود ولایت می چرخد و در ایمان به آرمانهای اسلامی ثبات قدم دارد، درسی است آموزنده برای کسانی که وجودشان دچار کاستی هاست و با تعویض مسؤ ولیت و عزل بدلیل بی کفایتی، گذشته پر بار خویش و مصالح جامعه اسلامی را فراموش می کنند.

بی گمان: نیرنگ و انسان فریبی افراد و گروهها و حتی جمعیت هایی که کفایت لازم را برای قرار گرفتن در راس جامعه اسلامی و مدیریت بر امور مسلمین ندارند اما خود خواهانه برای خویش حقی قایل هستند و در

برابر اصل حاکمیت اسلامی، قرار می گیرند
نتیجه ای جز شکست و خواری ندارند و
نابسامانی، تنها تحفه ای است که از عمل
ناصواب خویش به ارمغان می برند.
آخرین جلوه

علی ز روز صغر از کبار امت بود
اگر چه در شمر سال و مه صغیر آمد
اسیر نفس نشد یک نفس علی ولی
نشد اسیر که بر مومنان امیر آمد
امیر خلق کجا و اسیر نفس کجا
که سربلند نشد هر که سر به زیر آمد
علی نداد به باطل حقی ز بیت المال
که از حساب و کتاب خدا خبیر آمد
علی نخورد غذایی که سر بر خیزد
مگر که سیر خورد آنکه نیم سیر آمد
علی ستم نکشید و حقیر ظلم نشد
نشد حقیر که ظالم برش حقیر آمد
علی غنی نشد الا به یمن دولت فقر
که دولتشبر طرفداری فقیر آمد
دروید باد بر آن ملتی که رهبر وی
چنین بلند مقام و چنین خطیر آمد
آخرین جلوه، با این شعر زیبا آغار شد،
اما شاید بی مناسبت نباشد اگر بخش
پایانی کتاب را به سخنی زیباتر از (عدی
بن حاتم) - یکی از یاران وفادار مولای
مقیان - زینت دهیم؛ حسن ختامی برای
آنان که صبورانه مطالب این کتاب را پی
گرفته اند:

(عدی بن حاتم طائی) یکی از کبار صحابه
و از علاقه مندان و شیفتگان مولای مقیان
است. این مرد در اواخر عمر رسول خدا صل
الله علیه واله اسلام آورد و اسلامش نیکو شد.
در زمان خلافت علی (ع) در خدمت آن حضرت
بود و سه پسرش به نام (طرفه) و (طارف)
در رکاب آن حضرت در صفین شهید شدند. بعد
از شهادت علی و استقرار خلافت معاویه،
اتفاق افتاد که بر معاویه وارد شد.

معاویه برای اینکه بتواند با یادآوری کردن داغ فرزندان (عدی) او را وادار کند که درباره علی (ع) مطابق میل معاویه حرفی بزند به او گفت (این طرفات؟) پسرانت (طرفه و طریف و طارف) چه شدند؟ عدی با کمال متانت و خونسردی گفت: (قتلوا بصفین بین یدی علی بن ابیطالب (ع)) : در صفین پیشاپیش علی شهید شدند. مخصوصا کلمه پیشاپیش علی را اضافه کرد که رضایت و افتخار خود را برساند. معاویه گفت: (ما انصفک ابن ابیطالب اذ قدم بنیک و اخر بنیه) علی درباره تو انصاف را رعایت نکرد که پسران تو را پیشاپیش جبهه فرستاد تا کشته شدند و پسران خود را در پشت جبهه نگهداشت که زنده ماندند. عدی گفت (بل انما انصف علیا اذ قتل و بقیت) بلکه من درباره علی انصاف را رعایت نکردم که او کشته شد و من زنده ماندم. معاویه دید از نقشه خود نتیجه نمی گیرد، لحن خود را عوض کرد. گفت (صف لی علیا) اوصاف علی را برای من بگو. عدی گفت مرا معذور بدار. گفت: ممکن نیست. عدی گفت:

كَانَ وَاللَّهِ بَعِيدَ الْمَدَى، شَدِيدَ الْقُوَى، يَقُولُ عَدْلًا وَ يَحْكُمُ
فَصَلًا، تَنْفَعِرُ الْحِكْمَةَ مِنْ جَوَانِبِهِ وَالْعِلْمُ مِنْ نَوَاحِيهِ،
يَسْتَوْحِشُ مِنَ الدُّنْيَا وَ زَهْرَتِهَا وَ يَسْتَأْنِسُ بِاللَّيْلِ وَ
وَ حَسْبَتِهِ، وَ كَانَ وَاللَّهِ غَزِيرَ الدَّمْعَةِ، طَوِيلَ الْفِكْرَةِ،
يُحَاسِبُ نَفْسَهُ إِذَا خَلَا، وَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَى مَا مَضَى
وَ كَانَ فِينَا كَأَنَّ حَدِنَا: يُجِيبُنَا إِذَا سَأَلْنَاهُ وَ يُدْنِينَا
إِذَا أْتَيْنَاهُ، وَ نَحْنُ مَعَ تَقَرُّبِهِ لَنَا وَ قُرْبِهِ مِنَّا
لَأَنَّ كَلِمَتَهُ لِهَيْبَتِهِ، وَ لَا تَرْفَعُ أَعْيُنُنَا إِلَيْهِ لِعَظَمَتِهِ،
فَإِذَا تَبَسَّمَ فَعَنَ مِثْلَ اللُّوْ لَوْ الْمَنْظُومِ، يُعْظِمُ أَهْلَ الدِّينِ
وَ يَتَحَبَّبُ إِلَى الْمَسَاكِينِ، لَا يَخَافُ الْقَوَى ظَلَمَهُ،
وَ لَا يَبْأَسُ الضَّعِيفُ مِنْ عَدْلِهِ، فَأَقْسِمُ لَقَدْ رَأَيْتُهُ لَيْلَةً
وَ قَدْ مَثَّلَ فِي مِحْرَابِهِ وَ أَرَخَى اللَّيْلَ سِرْبَالَهُ
وَ دُمُوعُهُ تَتَحَادَرُ عَلَى لِحْيَتِهِ وَ هُوَ يَتَمَلَّمُ تَمَلَّمُ السَّلِيمِ
وَ يَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ، فَكَأَنِّي أَلَانَ أَسْمَعُهُ وَ هُوَ يَقُولُ:

يَا دُنْيَا اِلَى تَعَرَّضْتِ اِمَّ اِلَى اَقْبَلْتِ؟ ... قَالَ فَوَكَّفْتِ عَيْنَا مُعَاوِيَةَ
 وَ جَعَلْتَ يَنْشَفُهُمَا بِكُمَّهٖ ثُمَّ قَالَ:
 رَحِمَ اللهُ اَبَا الْحَسَنِ كَانَ كَذَلِكَ فَكَيْفَ صَبْرُكَ عَنْهُ؟
 قَالَ كَصَبْرِ مَنْ دُبِحَ وَلَدُهَا فِي حُجْرٍهَا فَهِيَ لَا تَرَقُّ دَمْعَتُهَا
 وَلَا تَسْكُنُ عِبْرَتُهَا.

(بخدا قسم ژرف نظر و نیرومند بود. به عدالت سخن می گفت و با قاطعیت فیصله می داد. علم و حکمت از اطرافش می جوشید. از زرق و برق دنیا متنفر و با شب تنهایی شب مانوس بود. زیاد اشک می ریخت و بسیار فکر می کرد. در خلوتها از نفس خود حساب می کشید و بر گذشته دست ندامت می سود. لباس کوتاه و زندگی فقیرانه را می پسندید. در میان ما که بود مانند یکی از ما بود. اگر چیز از او می خواستیم، می پذیرفت و اگر به حضورش می رفتیم، ما را نزیک خود می برد و از ما فاصله نمی گرفت. با این همه که هیچ به خود بندی نداشت، آن قدر با هیبت بود که در حضورش جرات تکلم نداشتیم و آن قدر عظمت داشت که چشمها را به طرفش بلند نمی کردیم. وقتی که لبخند می زد، دندان هایش مانند یک ریشه مروارید به نظر می آمد. اهل دیانت و تقوا و احترام می کرد و نسبت به بینوایان مهر می ورزید. نه نیرومند از او بیم داشت و نه ناتوان از عدالتش نومید می شد. به خدا قسم یک شب به چشم خود دیدم که در محراب عبادت ایستاده بود، در حالی که شب، تاریکی خود را همه جا کشیده بود. اشکهایش بر محاسنش می غلطید. مانند مار گزیده به خود می پیچید و مانند مصیبت دیدها می گریست. الان مثل این است که آوازش را با گوشم می شنوم که می گفت: (ای دنیا آیا متعرض من شده ای و به من رو آوردی؟ برو دیگری را بفریب. وقت تو نرسیده است. ترا سه طلاقه کرده ام و رجوعی در کار نیست. لذت تو ناچیز و

اهمیت تو اندک است. آه! آه! از توشه اندک و سفر طولانی و انیس کم.)
سخنی عدی که به اینجا رسید، اشک معاویه سرازیر شد (فجعل ینشفها بکمه) شروع کرد با آستین اشکهایش را پاک کرد. آنگاه گفت: خداوند رحمت کند علی را، همین طور بود که گفتم، اکنون بگو حالت تو در فراق او چگونه است؟ گفت: مانند زنی که فرزندش را در دامنش سر بریده باشند. معاویه گفت: آیا هیچ فراموش می کنی؟ عدی گفت: مگر روزگار می گذارد فراموش کنم!!) (101)

البته آنچه تذکرش بایسته می نماید اینکه حقیقتاً نباید ساده انگارانه انتظار داشت شیعیان و پیروان علی (علیه السلام) دقیقاً آن گونه که مولایشان می زیست، زندگی کنند. آن عصاره تقوا و جهاد، شخصیتی به وسعت تاریخ و پهناوری جان دارد و سخت است مثل علی بودن و چون او زندگی کردن.

هنگامی که حضرت به (عاصم بن زیاد) اعتراض کرد که (چرا دنیا را ترک گفته ای و از نعمت های پاکیزه الهی بهره نمی بری؟) پاسخ شنید که: (چرا تو با لباس خشن و غذای ناگوار به سر می بری؟) امام فرمود: (وای بر تو! من همانند تو نیستم، خداوند بر پیشوایان حق واجب کرده که خود را با مردم ناتوان همسو کنند تا فقر و نداری، تنگدست را به هیجان نیاورد و به طغیان نکشاند.) (102)

اما اگر نمی توان چون علی بود، می توان او را پشتوانه خود قرار داد؛ به او نزدیک شد؛ دستور العمل های حیات بخش و شگرف او را شنید؛ شاگرد مکتب و پاسدار حرمت حریت او بود؛ هدفش را پی گرفت و دل به راهش سپرد.

به فرموده مقام معظم رهبری:

علی بن ابیطالب (علیه السلام) هم دارای شخصیت فردی به عنوان یک مسلمان و یک انسان است، هم به عنوان یک شهروند در جامعه اسلامی است و هم به عنوان یک حاکم، یک سیاستمدار، یک تدبیر کننده امور و یک مجاهد فی سبیل الله مطرح است. او از همه این جهات قابل تاسی است. ما به تاسی و پیروی کردن از امیرالمؤمنین احتیاج داریم... آنچه مهم است علی وار شدن یا اگر این را برای خود مان مبالغه آمیز بدانیم حرکت به سوی علی وار شدن است. (103)

به پایان آمد این دفتر حکایت همچنان
باقی
به صد دفتر نشاید گفت وصف الحال
مشتاقی

پی نوشت

- 1- غرر الحکم، باب الواعظ و الموعظه.
- 2- غرر الحکم، ص 93.
- 3- نهج البلاغه، خ 197.
- 4- بقره، آیه 207.
- 5- نهج البلاغه، خ 197.
- 6- سوره انسا آیات 5 تا 10.
- 7- تفسیر برهان ج 4 ص 412.
- 8- غررالحکم ص 91
- 9- همان ص 91
- 10- همان ص 92
- 11- از طایفه مخزومیه.
- 12- صحیح بخاری ج 8 ص 573 حدیث 1643.
- 13- نهج البلاغه، خ 224
- 14- نهج البلاغه نامه 53 فراز 126.
- 15- برخی نوشتند این نامه به عبدالله بن عباس نوشته شد و برخی دیگر مقام و شان ابن عباس را والاتر از این مسائل می دانند و می گویند به برادر ایشان عبیدالله نوشته شده است.
- 16- نهج البلاغه، نامه 41.
- 17- نهج البلاغه، نامه 41.
- 18- منظور زیادبن ابیه است که حوزه ماموریت او - به عنوان جانشین فرماندار بصره (ابن عباس) - اهواز، فارس، کرمان و سایر نواحی ایران بود.
- 19- نهج البلاغه، نامه 20.
- 20- تحف العقول.
- 21- به خاطر شدت عدالت در محراب عبادت او را کشتند.
- 22- نهج البلاغه، نامه 53 فراز 115.
- 23- نهج البلاغه، حکمت 145.
- 24- نهج البلاغه، حکمت 77.
- 25- همان، خ 192 فراز 68.
- 26- مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص 487.
- 27- نهج البلاغه، نامه 45.
- 28- نهج البلاغه، نامه 45 فراز 26.
- 29- شریح بن حارث را عمر منصب داد و حدود 60 سال در مقام خود باقی ماند اما سه سال در دوران عبدالله بن زبیر از قضاوت کناره گرفت و در زمان حجاج استعفا داد در دوران حکومت امام علی (ع) خلافتی مرتکب شد که او را به روستایی در اطراف مدینه تبعید کرد و دوباره به کوفه بازگرداند.

- 30- نهج البلاغه، نامه 3.
- 31- صحیفه نور، ج 19، ص 11.
- 32- سخنان معظم له در تاریخ بیست و پنجم مرداد ماه 1370.
- 33- نهج البلاغه، نامه 53، (فراز 51، 57، 32 و 71).
- 34- نهج البلاغه، نامه 62 فراز 9.
- 35- منظور امام ولید بن عقبه است که فرماندار عثمان در کوفه بود. وی شراب خورد و نماز صبح را چهار رکعت خواند و گفت اگر می خواهید بیشتر بخوانم! با گواهی مالک اشتر و جمعی از بزرگان کوفه به مدینه احضار شد و امام علی (علیه السلام) علی رغم مخالفت عثمان حد شراب را بر او جاری ساخت.
- 36- عمروعاص است که برای اسلام آوردن پول می خواست.
- 37- جاذبه و دافعه علی (ع)، ص 22، 34.
- 38- نهج البلاغه، نامه 46 (خطاب به مالک اشتر)
- 39- نهج البلاغه، نامه 38.
- 40- همان، نامه 35.
- 41- همان، نامه 35.
- 42- نهج البلاغه، حکمت 45.
- 43- جاذبه و دافعه علی (ع)، ص 36.
- 44- نهج البلاغه، نامه 53، فراز 101.
- 45- نهج البلاغه، نامه 53 فراز 104.
- 46- نهج البلاغه، نامه 53، فراز 106.
- 47- نهج البلاغه، نامه 53، فراز 61.
- 48- نهج البلاغه، حکمت 257.
- 49- نهج البلاغه، خ 193، فراز 15.
- 50- نهج البلاغه، خ 216، فراز 18.
- 51- شرح غرر، ج 15 ص 399 - چاپ دانشگاه
- 52- شرح غرر ج 15 ص 399.
- 53- مثنوی / دفتر پنجم، ابیات 3190 - 3191
- 54- بحارالانوار، ج 74، ص 282.
- 55- نهج البلاغه، خ 216 فراز 2.
- 56- این جمله حضرت رفع توهم و اشکالی است که ممکن است به ذهن متبادر شود که مگر امام معصوم عاری از خطا نیست؟ در اینجا امام می فرماید بدون کمک خدا از اشتباه مصون نیستیم که این خود اثبات عصمت است.
- 57- نهج البلاغه، خ 121 فراز 8.
- 58- نهج البلاغه، نامه 53، فراز 109 و 121.

- 59- شرح غرر، ج 5 ص 48
- 60- نهج البلاغه، نامه 67، فراز 2.
- 61- نهج البلاغه، خ 3، فراز 16.
- 62- نهج البلاغه، خ 216، فراز 20.
- 63- بیست گفتار شهید مطهری، ص 77.
- 64- نهج البلاغه، نامه 5.
- 65- بقره آیه 200 و 201.
- 66- نهج البلاغه، حکمت 131.
- 67- نهج البلاغه، خ 232، فراز 13.
- 68- همان، خ 203.
- 69- نهج البلاغه، نامه 45، فراز 21 و 26.
- 70- نهج البلاغه، حکمت 77.
- 71- همان، حکمت 236.
- 72- نهج البلاغه، نامه 31، فراز 79.
- 73- نهج البلاغه، خ 126.
- 74- نهج البلاغه، خطبه 15.
- 75- همان، خطبه 232.
- 76- نهج البلاغه، نامه 43، که نامه ای است به "مصطفی بن هبیره شیبانی" فرماندار فیروزآباد.
- 77- وسایل الشیعه ج 18 ص 521.
- 78- وسایل الشیعه ج 18 ص 521.
- 79- میران الحکمه، ج 4، ص 220.
- 80- نهج البلاغه، حکمت 62.
- 81- وسایل الشیعه، ج 6، ص 318.
- 82- نهج البلاغه، خ 224.
- 83- نهج البلاغه، خ 131.
- 84- همان، نامه 79.
- 85- نهج البلاغه، نامه 53، فراز 75.
- 86- همان، نامه 31، فراز 119.
- 87- نهج البلاغه، نامه 53، فراز 61.
- 88- همان، فراز 71.
- 89- وسایل الشیعه، ج 11، ص 44.
- 90- پیامبر در جایی می فرماید: (ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء من ذی الحجة اصدق من ابی ذر الغفاری). آسمان سایه نینداخت و زمین گسترده نشد بر صاحب سخنی که راستگوتر از ابوذر غفاری باشد.
- 91- همان، ص 211.
- 92- صحیح مسلم، ج 11، ص 210.
- 93- گرچه خدعه و نیرنگ اهل نفاق و عوام فریبی دین به دنیا فروشان، سرنوشت مردم را دگرگون کرد و

بستر را برای قرا گرفتن نادانان بر راس حکومت اسلامی فراهم ساخت.

94- نهج البلاغه، خ. 173.

95- نهج البلاغه، نامه 53، فراز. 93.

96- نامه 59، به (اسود بن قطبه) فرمانده لشکر (حلوان) در جنوب سر پل ذهاب امروزی.

97- محمد بن ابی بکر فرزند اسماء بنت عمیس (همسر ابوبکر) بود که در 13 سالگی به خانه آمد و تحت تربیت آن حضرت قرار گرفت. امام علی (علیه السلام) بسیار به او علاقه مند بود و همواره او را گرامی می داشت.

98- نهج البلاغه، نامه. 34.

99- معاویه که به عمروعاص وعده حکومت مصر داده بود، پس از جنگ صفین نیت خود را عملی ساخت. عمروعاص را با شش هزار سوار راهی مصر کرد. محمد بن ابی بکر به امام علی (ع) نامه نوشت و آن حضرت قول داد که نیروی کمکی برای او اعزام کند اما (محمد) عجله کرد و با بی تجربگی با نیروهای شام وارد نبرد شد که به سبب قلت نیرو مغلوب گردید و خود به دست نیروهای متجاوز شام به فجیع ترین شکل ممکن به شهادت رسید.

100- نهج البلاغه، خ. 173.

101- بیست گفتار شهید مطهری، ص. 57.

102- نهج البلاغه، خ. 209.

103- پیام نوروزی 1380

فهرست مطالب

2	طلیعه سخن
4	جلوه اول اخلاص
8	جلوه دوم عدالت و عدالت خواهی
13	جلوه سوم عبودیت و بندگی خدا
17	جلوه چهارم ساده زیستی و دوری از تشریفات
23	جلوه پنجم به کارگیری عناصر شایسته و صالح
26	جلوه ششم جاذبه و دافعه
30	جلوه هفتم رسیدگی به وضع محرومان
34	جلوه هشتم پرهیز از خودستایی و مبارزه با ستایشگران
39	جلوه نهم در دسترس مردم و رعیت بودن
42	جلوه یازدهم پذیرش مسؤ ولیت براساس تکلیف
49	جلوه سیزدهم مراقبت از بیت المال
55	جلوه چهاردهم پرهیز از دریافت هدیه
58	جلوه پانزدهم نظارت و ارزیابی
60	جلوه شانزدهم حسن تدبیر و مدیریت
74	فهرست مطالب